الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون
ارشاد الطالبین
UNIVERSITY LIBRARY
MUSLIM UNIVERSITY ALIGARH

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم ملك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين
اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم
ولا الضالين آمين ـ اللهم صل على محمد وعلى ال محمد كما صليت على ابراهيم وعلى
ال ابراهيم انك حميد مجيد ـ اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم
وعلى ال ابراهيم انك حميد مجيد و سلام على الياسين و الحمد لله رب العالمين.
اللهم انی اسئلك ما سئلك نبی الرحمة محمد صلی الله علیه وسلم و اعوذ بك مما
استعاذ بك نبيك نبی الامی صلی الله علیه وسلم. اللهم اشرح لی صدری و یسر لی
امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی انت حسبی ونعم الوكیل نعم المولی
ونعم النصیر بعد حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثناء الله پانی پتی موطناً عثمانی نسباً حنفی مذهباً
نقشبندی مجددی مشرباً میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضی ازانها منکر

بعضی میگویند که اولیا بودند لیکن درین زمانه نیستند و بعضی در اولیا [illegible]
خیال میکنند و میدانند که اولیا هرچه خواهند همان میشود و هرچه نخواهند معدوم گردد و از قبور اولیا
باین خیال مرادات خود طلب میکنند و چون در اولیاء الله و مقربان درگاه که زنده اند این
صفت نمی یابند از ولایت آنها منکر میشوند و از قبول آنها محروم می مانند و بعضی از آنها بر دست
سفیهان و جاهلان که در اسلام و کفر هم فرق نمیکنند بیعت میکنند و بعضی از آنها بسبب کلمات
سکریه شان و کلماتیکه معنی ظاهری آن مراد نیست بر اولیاء الله انکار میکنند و تکفیر مینمایند
و بعضی از آنها کلمات سکریه را حمل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقاید حقه که از قرآن و
حدیث و اجماع امت ثابت است از دست میدهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده
از طلب طریقت تقاعد میکنند و بعضی از آنها در آداب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر
میکنند و بعضی از آنها اولیا را پرستش میکنند و نذرهای شان قبول میکنند و مثل بیت الله طواف
قبور شان مینمایند لهذا خواستم که کتابی مختصر نویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط
و تفریط و تقصیر تحاشی نمایند درین باب کتابی بزبان عربی نوشته بودم مسمی
ارشاد الطالبین چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان
از آن نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد
مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است **مقام دوم** در آداب
و نقصان مریدان راهی باید **مقام سوم** در آداب مرشدان **مقام چهارم** در مدارج
ترقی و حصول ولایت **مقام پنجم** [illegible] دیدن و رسانیدن بمراتب قرب الهی **مقام
اول** در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است **فصل** در اثبات ولایت بدان ایدک الله
تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند و آن اعتقادات صحیحه موافق قرآن و حدیث
و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالحه از فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و ترک
محرمات و مکروهات و مشتبهات و بدعات اند همچنان در انسان دیگر کمالات باطنی می باشد

در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول
کریم صلی الله علیه وسلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمهٔ شهادت و نماز و زکوة و روزه
ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال میکند و تصدیق مینماید
پس از ایمان پرسید فرمود آنکه ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و روز قیامت و
آنکه خیر و شر همه بتقدیر الهی است گفت راست گفتی پس پرسید که احسان چیست فرمود آنکه عبادت
کنی خدا را بوجهی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند پس از قیامت پرسید
فرمود که از تو زیاده نمیدانم پس علامات قیامت پرسید و از ان نشان داد پس فرمود که
جبرئیل بود برای آموختن دین شما آمده بود از این حدیث معلوم میشود که سوای عقاید و اعمال کمالی
دیگر است مسمی باحسان آنرا ولایت نام شد صوفی را چون محبت الهی مشغول شود که در اصطلاح
فنای قلب گفته شود دل او بمشاهده محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک می باشد و بغیر او متوجه
نمی شود درینحالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عادةً محال است لیکن صوفی را درینوقت
حالتی است گویا که خدا را می بیند و پیش از ینحالت صوفی به تکلف خود را برین حال میدارد۔
و رسول کریم ازینحالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند و دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم که در بدن انسان پاره گوشت است که اگر او صالح شود تمام بدن صالح شود و اگر
فاسد شود تمام بدن فاسد شود و آن دل است و شک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن
باشد آنرا صوفیه فنای قلب می گویند چون در محبت الهی فانی شود نفس و همسایگی او متاثر
شود از آثار کجی باز ماند و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع و فرمانبردار
شرع شود اگر کسی گوید که صلاح قلب از ایمان و اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح
قلب را سبب صلاح بدن فرموده و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب
اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد ایمان غالباً بدون صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموعهٔ ایمان و اعمال
را صلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع

معتقد است بر افضلیت صحابه بر غیر شان و در علم و عمل غیر صحابه با صحابه مشارکت دارند
و با این همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زر در راه خدا خرج کند برابر نیم صاع جو که صحابه
در راه خدا خرج کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر از سبب کمال باطنی که بسبب صحبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیاء امت
این دولت یافتند از صحبت پیران یافتند و بوساطت از باطن پیغمبر روشن مستنیر شدند و تفاوت
میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمالی است
باطنی که در آن تفاوت درجات بسیار دارد چنانچه حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی
میفرماید هر که من یک وجب نزدیکی جوید من بوی یک گز نزدیکی جویم و هر که من یک گز نزدیکی
جوید من بوی یک باع که سه نیم گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که بنده همیشه من نزدیکی میجوید بعبادات
نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینائی و شنوائی و قدرت او
من می شوم — دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان از کذب عقل محال میداند
و آن جماعتی لقیمی است که هر هر فرد شان بسبب تقوی و علم لقیمی است که تهمت کذب
بر وی روا نباشد بزبان قلم و قلم زبان خبر میدهند که ما را بسبب صحبت مشایخ که سلسله
صحبت شان برسول کریم صلی الله علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوای عقاید
حقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند و از ینحالت که حاصل شده محبت با خدا و
دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه زنده شده
و اینحالت که البته کمال است موجب کمالات است دلیل پنجم خرق عادات است
این دلیل ضعیف است مگر اینکه بانضمام تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال ولایت دال بود
والله تعالی اعلم **فصل دوم** بتحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی
که حق تعالی را با بندگان قرب است که قوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید یعنی ما نزدیکتریم
بسوی بنده از رگ گردن وهو معکم اینما کنتم حق تعالی با شماست هر جا که هستید

بران دلالت وارد و قرب است با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی واسجد واقترب یعنی سجده
کن و نزدیکی جو باخدا و قوله علیه السلام لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته
یعنی بنده من نزدیک میشود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را بران
دلالت میکند این قرب ثانی معبر است بولایت و اوّل مراتب این قرب بنفس ایمان حاصل
میشود و قال الله تعالی والله ولی المومنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن نهایت
ایمان آنست که بولایت خاصه معبر است و همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی
آمده لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته و انرا مقامات و مدارج بینهایت است
چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بیچون و بیچگونه است لیس کمثله شیء فی الذات ولا فی الصفات
ولا فی شیء من الاعتبارات یعنی نیست مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه
در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت درمیان خالق و خلق است نیز
بیچون است مشابه قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در صفات
و کنه این قرب بعقل و حس مدرک نمیشود و اگر مدرک میشود مدرک میشود بعلمی موهوب مناسب علم
حضوری و ثابت است این هر دو قرب بادلهٔ قطعیه که ایمان بدان واجب است -
چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بی جهت و بی مقابله رائی و مرئی از نصوص قطعیه ثابت
است نه بعقل سوال ولایت عبارت است از نسبتی بی کیف که بنده راست با خدا
آنرا بلفظ قرب تسمیه کردن چراست جواب این مقدمه موقوف است بر تمهید دو مقدمه
مقدمه اول آنکه کشف و رویا هر دو عبارت اند از انکه صورت مثال در آئینه خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف و رویا صالح
و صادق بود لهذا خواب پیغمبران وحی قطعی است لانهم معصوم اند از خطا خیالات شان مصفا تر و باطن شان
پاکیزه تر است و رویا اولیا غالبا صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران بیواسطه
یا بواسطه و باتباع شریعت صفای خیالات و انجلای باطن حاصل کرده اند - مولوی رحم

میفرماید بیت آن خیالاتیکه دام اولیاست ۰ عکس مهرویان بستان خداست
یعنی چون در بواطن شان آئینه فرعی است یعنی ذاتی نیست بسبب متابعت کسبی حاصل
شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر شود و آئینه خیال مکدر گردد پس در کشف در
واقع میشود و این تکدر گاهی بارتکاب محرم یا مشتبه یا تجاوز از حد اعتدال یا بالعکس
و اختلاط عوام میشود و در رؤیای عوام غالبا کاذب میباشد برای ظلمت باطن شان مقدمه
آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثال است اگرچه ذات و صفات الهی را مثال
نیست مثل چیزی را گویند که همچو آن شی باشد و متصف باشد بصفات او و این در ذات
و صفات الهی محال است بخلاف مثال که آفتاب را مثال بادشاه میگویند حق تعالی
مثال نور خود فرموده مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی نور الهی در دل مومن مانند
نور چراغ در چراغدان است تا آخر اوصاف و در حدیث خدا تعالی را مثال فرموده سه
بنی داراً و جعل فیها مأدبة الحدیث و لهذا حق تعالی را در خواب دیدن جائز است
چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای قحط را بصورت گاوهای لاغر و سالهای
ارزانی را بصورت گاوهای فربه و بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری آمده
که پیغمبر خدا فرمود که بخواب دیدم که مردم بر من می آیند بر هر یک از آنها پیرهن است بعضی
را تا پستان و بعضی را فروتر از آن و عمر رضی الله عنه بر من گذشت و پیرهن خود بر زمین کشید مردم تاویل
آن پرسیدند فرمود مراد ازین علم است ازین احادیث و آیات معلوم شد که چیزی که بی مثل
باشد و مادی نبود بخواب دیدن آن ممکن است و بنظر کشف در می آید چون این هر دو مقدمه
دانستی پس بدانکه آن نسبت همچو آن که آنرا ولایت تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت
قرب جسمانی متمثل میشود و هر قدم که در آن قرب ترقی حاصل میشود بنظر کشفی می بیند که
گویا سیر میکنم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او و بنابرین صورت مثالی
آن نسبت را قرب او تعالی و آن ترقی را سیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله

گفته میشود والله تعالی اعلم **مسئله** صوفیه رالبعد فنا رجوع نیست هرگز رجوع کرده است بیش از فنا کرده فقیر برین مسئله استدلال میکند بقوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرءوف الرحیم یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع میکند او سبحانه بمردم مهربان است و رسول فرموده صلی الله علیه وسلم که حق تعالی باز نمی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد بقبض علما ازین معلوم میشود که حق تعالی ایمان حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد **مسئله** کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تا رذائل نفس از حسد وحقد و کبر و ریا و سمعه وغیره بکلی زایل نشود کمال تقوی حاصل نمیشود و این منوط بفنای نفس است و تا که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل او اصلا گنجایش نداشته باشد کمال ایمان و کمال تقوی دست نمیدهد و این هم مربوط است بفنای قلب که آنرا رسول کریم بصلاح قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین یعنی ایمان کامل نمیشود تا که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم متفق علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن یکره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه یعنی سه کس حلاوت ایمان می یابند کسیکه خدا و رسول نزد او از غیر شان محبوب تر باشند و کسیکه دوست ندارد کسی را مگر برای خدا و کسیکه رجوع بکفر مکروه تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند بترس دوزخ و او کفر را از دوزخ مکروه تر دانند یعنی عبادت خدا کند محض بنا بر محبت او نه بترس دوزخ و نه بطمع بهشت رابعه بصریه در دستی آب گرفت و در دستی آتش مردم گفتند کجا میروی گفت میروم تا آتش دوزخ فرونشانم و بهشت را بسوزانم

حکایت رابعه

تا مردم بترس دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا نکنند و رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
اکرموا اصحابی یعنی گرامی دارید اصحاب مرا و حق تعالیٰ میفرماید ان اکرمکم عند اللہ
اتقاکم یعنی بزرگ تر شما کسی است که متقی تر باشد و اجماع امت است که صحابہ کرام
اکرم خلق و اتقی اند و این از آنست که بشرف صحبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم از همه اسبق
در مقام ولایت آمدند قال اللہ تعالیٰ والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال اللہ تعالیٰ والسابقون
السابقون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند بسوی خدا
اینها همه مقربان اند مسئله عبادت اولیا ثواب از دیگران زائد باشد رسول خدا فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرچ کند برابر یک سیر یا نیم سیر
جو از صحابه ما نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و سر این سخن
آنست که عالم تمام ظل است مر دائره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد ان شاء اللہ
تعالیٰ و چون صوفی در سیر و ترقی بدائره ظلال رسید و در آن فانی و مستهلک شد قربی
که دائره ظلال را با جناب الٰہی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجای
ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات و عبادات این
صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آنقدر تفاوت در عبادت ولی و
غیر ولی خواهد بود صوفی در ترقی است دایماً و من استوی یوماه فهو مغبون پس در هر وقت
حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه مولوی روم میفرماید
بیت سیر زاهد هر شبی یک روزه راه ✣ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ✣ و عجب
درین مسئله حدیث عبید بن خالد است که نبی صلی اللہ علیہ وسلم برادر ساخت دو کس را
از صحابه یکی از انها در راه خدا کشته شد و بیشتر دوم از انها بعد هفته یا مانند آن مرد پس
مردم بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود در حق این مرده چه دعا کردند

[illegible]

گفتیم دعا کردیم برای او و انکه حق تعالی او را بخشید و با یار او ملحق سازد فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس نماز او که بعد شهادت او خوانده و عملهای که بعد او کرده کجا خواهند رفت هر آئینه
درمیان این هر دو تفاوت زیاده هست از آنکه در زمین و آسمان باشد روایت کرد این حدیث
را ابو داود و نسائی و سر همان است که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قریب بمنزله اصل است
نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وی اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد
از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که ظل در مقابله اصل چه رو دارد و مسئله هر ولی که اقرب
باشد بسوی خدا تعالی ثواب عبادت او زاید باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پایین تر اند
اثبات این راز عایشه رضی الله تعالی عنها روایت میکنند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان منتظر
می آمد رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد من بودند گفتم یا رسول الله آیا باشد کسی که حسنات او مثل این
ستارگان باشد فرمود آری عمر است گفتم که حسنات ابی بکر چسان باشد فرمود که تمام حسنات عمر مثل یک حسنه
باشد از حسنات ابی بکر آری سر در حقیقت با وجود مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات نسبت منزلت ایشان بتفاوت آمد مثل
شخصی که بمرتبه صفا رسید با شخص دیگری که در دائره ظلال باشد همین تفاوت باید فهمید فصل در خوارق عادات و خوارق عادات بر چند قسم است
یکی از آن جمله کشف است و کشف بر دو گونه است یکی کشف کونی که احوال موجودات که از
نظر غایب باشد بر وی ظاهر شود و احوال موجودات زمان ماضی یا مستقبل بر وی هویدا گردد
بیهقی از ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد و امیر لشکر
مردی را بر ایشان که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند در عین خطبه آواز کرد که ای
ساریه از جانب کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده بودند حضرت عمر را بنظر در آمدند و از
مراحل کثیره ساریه را بران مطلع ساخت دوم کشف الهی و آن عبارت است از
یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و دریافتن مرتبه قرب هر یکی
بجناب الله تعالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی متعلق شود از این قبیل است اگر در عالم مثال
بنظر کشفی بیند دیگر از آن جمله الهام است که حق تعالی در قلب صوفی علمی القا فرماید و کلام با لفظ

همین قبیل است و فرق درمیان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی اطمینان می پذیرد
و یقین می آرد و وسوسه را قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت نفسک
وان افتاک المفتون یعنی فتوی بپرس از دل خود اگرچه فتوی دهند ترا مفتیان یعنی اگرچه علماء ظاهر
فتوی بر حلال بودن چیزی دهند صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صوفی از حرام بالطبع
نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما او را مباح گویند این را بخاری از وابصه در تاریخ بسند حسن
روایت کرده و فرمود اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بترسید از دانش
مومن کامل بدرستی که آدمی بیند بنور خدا ایمانی که در دل اوست این حدیث را ترمذی از ابی سعید
و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده مگر از انجمله تاثیرهاست و این بر دو گونه است
یکی آنکه تاثیر کند در باطن مرید او را جذب کند بسوی حق جل وعلا دوم تاثیر در عالم کون و فساد
که حق تعالی موافق دعای او و اراده او ظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که نزد مریم
میرفت رزقی نزد او از غیب می یافت آن نیز همین قبیل است آنچه از اقسام خرق عادات
از اصحاب و اولیا امت مرویست **مسئله** کشف اولیا و الهام شان موجب علم ظنی
است و اگر کشف دو کس باهم متفق شود ظن غالب شود ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از
عبدالله بن زید روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان
برای نماز جمع شوند بخواب دیدم که مردی ناقوس بدست دارد گفتم ای بنده خدا ناقوس می فروشی
گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خواهیم طلبید گفت بهتر ازین بیاموزم بگو الله اکبر
اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که
این خواب حق است ان شاء الله تعالی برخیز با بلال و او را بیاموز پس من بلال را بیاموختم
پس عمر رضی الله عنه آمد و گفت یا رسول الله من هم همچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل
کردن بموافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح
نباشد بیهقی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بعد

وفات غسل دادند با گفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پارچه او غسل دهیم درین باب
اختلاف کردند حق تعالی بر ایشان خواب انداخت همه شان به یک بار رفتند در خواب آوازی
شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهید پس همه شان برخاستند پس غسل دادند در پیراهن او و بالای
قمیص آب ریختند و مسئله اگر کشف و الهام مخالف حدیث احاد یا مخالف قیاسی باشد
که جامع باشد شرایط قیاس را آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد که خطا در کشف
و این مسئله مجمع علیه است درمیان سلف و خلف چرا که قول رسول صلی الله علیه و آله وسلم حجت قطعی
است و احتمال کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و در کشف اولیا خطا بسیار واقع
میشود و وقتیکه درمیان دو کشف اختلاف واقع میشود پس هر کدام که شرع موید او باشد اولی است
بقبول و اگر شرع ازان ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او اولی
و بقبول است چرا که صوفی در سلوک و ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب است بسوی
مبدء تعالی و واصل است باینها و اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی است
از کشف صاحب سکر چرا که کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان
باشند پس کشف آنکه هیچ مخالف شرع نشده باشد از کشف آنکس بهتر است که نادرا
کشف او مخالف شرع افتاده باشد و کسی را که نادرا مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است
از کشف کسیکه غالبا مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی راست
که منزلت او اقرب است بمبدء تعالی ازینهمه وجوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند
ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف بر ده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف
شده کشف ده کس اولی و بقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف او قوی
بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام نیز حکم کشف است علو مرتبه کشفهای مجدد الف ثانی
رحمة الله علیه دریافت باید نمود که از سر موی خلاف شرع نکرده و گاهی مخالف شرع نیفتاده بلکه همیشه
را شرع موید است و بعضی چنانست که شرع ازان ساکت است و مرتبه او بسیار [illegible]

مثل مرتبه اولی العزم است در انبیا چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی و امثال این امور بسیار
در کلام او بنظر انصاف ببیند مخفی نمی ماند اگر کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن
کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه وسلم مخلوق شده و آنکه او مجدد الف ثانی است
جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه و آله وسلم از شرع ثابت
است چنانچه بیان کنم ان شاء الله تعالی پس بودن متصف باین کمالات ثابت شده بکشف
و اتباع کشف مخالف شرع نیست **فائده** بدان ای سعدک الله تعالی که خرق عادات
از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیاء الله اند و مقربان درگاه و خرق عادات
از ایشان ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خرق عادات مروی
نیست حال آنکه اولی اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که فضیلت بعضی اولیاء
بر بعضی بکثرت خوارق نیست بلکه فضل عبادت است از کثرت ثواب و خوارق از حظوظ است مناط ثواب
که عبادت و قرب الهی و لهذا محدثین کرامات اصحاب را در مناقب ذکر نکرده اند بلکه کرامات را بابی
علیحده آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم میباشند ایچنین مجدد رحمة الله
فرموده و صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگر را خوارق نمیدهد و آنها افضل باشد
از صاحب خوارق و خرق عادات کشف است و مرتبه از ذکر قلب و تجویدی شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری گفته که فراست عارفان مطلق است بدریافت استعدادات طالبان و مقامات اولیا
و فراست اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص بدریافت صور و احوال اشیا که غائب از نظر است هر گاه که
آنها بخلائق بدنیا مشغول اند و از خدا منقطع دلهای شان بیشتر مائل است بسوی کشف احوال
ایشان و این را بسیار عمده میدانند آنها با کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند و میگویند که اگر
اینها از اهل الله می بودند از احوال غیب خبردار بایستی چون از مقدار خبر ندارند پس هیچ خواهند بود
ایچنین منافقان هم در حق سید المرسلین میگفتند این بیچارگان این خیالات فاسده دارند که عامه
دوستان خدا محروم اند و نمیدانند که حق تعالی در باره دوستان خود غیرت دارد که او شان را انتهی بود

مشغول میکند ه من نامم فاعلات فاعلات ✤ شعر میگویم چو آب حیات ✤ قافیه
اندیشم و دلدار من ✤ گویدم مندیش جز دیدار من ✤ حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه از پیر خود
روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی بعضی جا نوشته است که بعضی اولیا کاملان را کرامات
بسیار ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی ازما اینقدر کرامت ظاهر نمیشد اگر کسی گوید که اگر
خوارق شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجدد رضی الله عنه
ازین سخن دو جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرور است ولایت نسبتی است با خدا
کسی ازان مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیا الله از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد
مرگ ثمره آن خواهند دید احتیاج بخوارق مر انبیا راست که برای دعوت خلق اند ضرور است که بر
خلق نبوت خود ظاهر کنند و باثبات رسانند اولیا دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر
برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت میکنند و اولیا مریدان را اول بسوی
بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پس آنها را ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که اوقات خود بیاد الهی
معمور کن تا که ذکر الهی مشغول شود و غیر خدا در دل خطور نکند و درین دعوت احتیاج کرامت نیست
جواب دوم آنکه مرید رشید هر ساعت و هر لحظه کرامات شیخ در ذات خود و تغیر احوال خود می بیند
که دل مرده او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرافراز ساخته زنده کردن مرده نزد عوام عمده کرامت است
و زنده نمودن روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام
درکار نیست **فائده** بدانکه علامت ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف
که حق تعالی میفرماید اِنْ اَوْلِیَآؤُهٗۤ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ یعنی نیستند اولیاء خدا مگر متقیان و باطن او چنین
باشد که هرگاه کسی در صحبت او نشیند دل خود را مائل بیند بجناب تعالی و متوجه بسوی او یابد بعینه
او دو امام نووی از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که پرسیده شد از رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که اولیا الله چه صفت دارند فرمود آنکه از دیدن ایشان خدا یاد آید و ابن ماجه هم همچنین روایت
کرده و نیز بغوی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که دوستان و اولیاء من از بندگان

آنان هستند که یاد کرده شوند بیاد کردن ایشان و یاد کرده شوم بیاد کردن آنها لیکن این دریافتند با هم فی الجمله مناسبت میباید و منکر بودن شخص مانع این دریافت است هیهات هر کرا روی به بهبود نیست و بیان روی نبی سود نبود. آن مراتب تاثیرات است که در هر دل پیدا شود و اگر در باطن او تاثیر قوی باشد بقسمی که جذب کند مرید را بسوی خدا تعالی و او را بمراتب قرب رساند او را مکمل گویند چنانچه در کمال مراتب بسیار اند و در تکمیل هم مراتب بسیار اند بعضے اولیا در کمال خود تفوق وارند در تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضے کمال آنقدر ندارند لیکن بجائیکه خود رسیده اند دیگران را هم میتوانند رسانید والکل من فضل الله تعالی

مقام دوم در آداب مریدان طلب طریقت سعی کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ یعنی ای مسلمانان بپرهیزید از نامرضیات خدا کمال پرهیزگاری یعنی در ظاهر و باطن چیزی خلاف مرضی خدا تعالی نباشد از شما باید و اخلاق بکمال تقوی امر برای وجوب میباشد و کمال تقوی بدون ولایت صورت نه بندد چنانچه ذکر کرده شد در آیات قرآن مجید و حقه تو کبیره ریا و سمعه و عجب است و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا آنکه زائل نشود کمال تقوی چگونه صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از آنست و معبر است بصلاح جسد که ثمره صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شده و آنرا صوفیه فنای قلب گویند و ولایت عبارت از فنای نفس است صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد آنیم همگی هفت گام است یعنی فنای لطائف خمسه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی و فنای نفس و تصفیه لطیفه قلبیه که عبارت از صلاح جسد است تقوی بکثرت نوافل تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اتیان واجبات و پرهیز کردن از منهیات ادای فرائض و واجبات بدون اخلاص هیچ اعتبار ندارد قال الله تعالی وَاعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و پرهیز از منهیات بدون فنای نفس صورت نمی بندد پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمده لیکن چون حصول ولایت امریست وهبی مقدور نیست و تکلیف بقدر طاقت است و لهذا حق تعالی فرموده فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیز کنید

واجب است طلب طریقت

کمال تقوی موقوف بر ولایت است

از نا مرضیات خدا هر قدر که تواند پس حکم کرده میشود بدان که بذل یعنی کوشش کردن و تتبع در تحصیل آن حب واجب است و دیگر آنکه چنانچه ولایت را مراتب غیر متناهی است چنانچه سعدی گفته
بیت نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ✤ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ✤ همچنین تقوی هم مراتب غیر متناهی دارد و رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم انّ اعلمکم و اتقیٰکم بالله انا هر قدر هر در مراتب قرب الهی ترقی میکند خوف و خشیت بر وی غالب میشود و متقی تر میشود ان اکرمکم عند الله اتقیٰکم و چون تقوی بے نهایت آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب و تحصیل تقوی دایما واجب گشته و طلب زیادت علم باطنی از فرایض آمده قال الله تعالیٰ و قل ربّ زدنی علما یعنی بگوای محمد که الٰهی علم من زیاده کن و قناعت از مراتب قرب حرام است بر کامل چنانچه حرام است بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیه
سفر باید **رباعی** در راه خدا مرا ادب باید بود ✤ تا جان باقی است و طلب باید بود ✤ دریا دریا اگر بکامت ریزند ✤ کم باید کرد و خشک لب باید بود ✤ مولوی روم میفرماید
بیت ای برادر بے نهایت درگهی است ✤ هر چه بروی می رسی بر وی مایست
حضرت خواجه باقی بالله میفرماید **بیت** هر جا که تو شیخ تو بینیم ✤ دار العطش و تشنه کامیم ✤ حضرت موسی علیه السلام فرمود لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا یعنی همیشه باشم در سفر تا که برسم جائیکه دریای شور و شیرین جمع می شوند که آن مکان حضرت خضر بتعلیم الٰهی معلوم شده بود و چون موسیٰ علیه السلام با خضر ملاقی شد گفت هل اتبعک علیٰ ان تعلمن مما علمت رشدا گفت که آیا متابعت کنم من ترا برای آنکه بیاموزی مرا آنچه خدا ترا علم داده **مسئله** چون طلب کمالات باطنی از واجبات آمد پس تلاش پیر کامل مکمل هم از ضروریات گشت که حصول خدا بتوسل پیر کامل مکمل پس قلیل است و بسیار نادر مولوی روم میفرماید **بیت** نفس را نکشد بغیر از ظل پیر ✤ دامن آن نفس کش محکم بگیر ✤ و طریق تلاش پیر کامل مکمل آنست که از درویشان اکثر ملاقات کرده باشد و بعضی

از آنها انکار و عیب جوئی نکند لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تامل بسیار اول ملاحظه استقامت شرع کند هر گاه بر شرع مستقیم نه بیند هرگز بوی بیعت نکند اگرچه خرق عادات بروی او ظاهر باشد که احوال نفع اعتبار نادرست و احتمال ضرر قوی حق تعالی میفرماید وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا یعنی و فرمانبرداری مکن گنهگار و کافر را مقتضای اول منع از اطاعت گنهگار کرد پس از اطاعت کافر بسبب بودن بعید ظهور بطلان صحبت او مسلمانان الفقر مضر خواهد شد که صحبت آثم مضر خواهد شد مقتضای میفرماید وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا یعنی فرمانبرداری مکن کسی را که دل او را غافل ساختیم از یاد خود و پیروی کرد او خواهش خود را و هست کار او بیرون از اندازهٔ شرع و اتباع هوا عطف تفسیر است تبعیت هوا دلیل است بر غفلت قلب و فساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرمود إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند برای نفس خود نه آنکه بنظر کمالات پدر و جد خود هر بیگیرد چنانچه رسم پیرزادگان است پس دعوی او صحیح است لیکن دعوی او بینه و برهان میباید ظهور خرق عادات که مقرون باتباع شرع و استقامت باشد برهان بر ولایت تواند شد لیکن قوی براهین آنست که از مرید ثابت شده که در صحبت او و از دیدن او خدا یاد آید و دل از ما سوا سرد شود لیکن بر عوام الناس و اغیار دریافتن تاثیر صحبت در اول صحبت متعذر است پس باید که در مریدان کسی را که عالم و عادل و عاقل هوشیار سوال کند و احوال تاثیر شیخ بپرسد حق تعالی میفرماید فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم اگر شما را علم نباشد و رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم إِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ یعنی نیست شفا جاهل از مرض جهل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او و او عادل باشد نه تابع طلب جاه یا مال غیر آن و احتمال دروغ بر وی نباشد و عاقل باشد که سهو خطا و حمق هم نباشد او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس اینچنین شهادت دهند زیاده تر غلبه ظن بهم رسیده باشد

اگر کثرت روایات بحد تواتر رسد پس قطع بہم رسد لیکن غلبۂ ظن برای رجوع آوردن بخدمت مردی
متقی مستقیم الاحوال کافی است چراکہ در صحبت مردی متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگرچہ
متیقن نیست لیکن محتمل البتہ است پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود بدست آید فهو المراد
والا جای دیگر تلاش کند **مسئلہ** اگر شخصی بخدمت شیخ مدتی بحسن اعتقاد ماند و در صحبت
او تاثیر نیافت واجب است بروی کہ ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید دگرنہ مقصود و معبودش
شیخ باشد نہ خدا تعالی و این شرک است حضرت عزیزان رحمۃ اللہ علیہ کہ شیخ پیر طریقہ نقشبندیہ
میفرمایند **رباعی** با ہر کہ نشستی و نشد جمع دلت ٭ و ز تو نرمید صحبت آب و گلت ٭ زنہار
ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنہ نکند روح عزیزان بحلت ٭ لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد
چہ محتمل کہ آن شیخ کامل و مکمل باشد و نزد او نصیب آنکس نبود و ہمچنین اگر شیخ کامل و مکمل باشد
و ازین جہان رحلت فرمود و مرید بدرجہ کمال نرسید واجب است کہ آن مرید صحبت شیخ
دیگر تلاش کند کہ مقصود خداست حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ کہ صحابہ کرام بعد رسول
کریم صلی اللہ علیہ وسلم بیعت ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم کردند مقصود ازین بیعت
فقط امور دنیا نبود بلکہ کسب کمالات باطنی ہم بود اگر کسی گوید کہ فیض اولیا بعد موت آنہا باقیست
پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است گفتہ شود کہ فیض اولیا بعد موت آنقدر نیست کہ ناقص را
بدرجہ کمال رساند الا نادر اگر فیض بعد موت ہمان قسم باشد کہ در حیات باشد پس تمام اہل مدینہ
از عصر پیغمبر خدا تا اینوقت برابر اصحاب باشند و نیز ہیچ کس محتاج صحبت اولیا نباشد چونکہ
فیض مردہ مثل زندہ باشد کہ در مفیض و مستفیض مناسبت شرط است و آن بعد وفات
مفقود آری بعد فنا و بقا کہ مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نہ آنقدر
کہ در حیات باشد واللہ تعالی اعلم **مسئلہ** اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرید تاثیر صحبت
وی در خود نہ بیند واجب است بروی کہ صحبت او را غنیمت داند و دامن دولت او محکم گیرد
و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند از جناب الہی سوز و محبت او درخواست کند و در اشتغال

امر و انتهای از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دایما در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد
که از خود حرکتی سر نزند که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق است و باعث
ترقیات و ناخوشی سد باب فیض و فتوحات **مسئله** تقصیر در آداب شیخ حرام است که مانع
ترقیات است حق تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ
وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُکُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ای
مسلمانان آواز بلند نکنید بر آواز نبی و سخن بلند نگوئید بحضرت وی مانند سخن بلند کردن شما
در میان خود تا بترسید از آنکه اعمال صالح شما ازین بی ادبی ناچیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ
نائب پیغمبر است پس تمام آداب جناب او مرعی دارد چنانچه محبت پیغمبر فرض است برای آنکه پیغمبر
موصل است بخدا و محبت او موجب است محبت خدا را و محبت او موجب است محبت خدا تعالی
را همچنین محبت پیر فرض است که او به نیابت پیغمبر موصل است بخدا تعالی محبت او **مسئله**
بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرور است که پیر خود را بر دیگر مشایخ تفضیل دهد و بعضی
گفته اند که این عقیده باطل است بالبداهة و فوق کل ذی علم علیم فقیر میگوید که تفضیل
بر دو نوع است یکی باختیار و در این صورت معنی تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع
داند این صحیح است دوم بی اختیاری و آن از ثمرات سکر و فرط محبت است پس چون
محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در نظر محب بنسبت فضائل محبوب کمتر دیده میشود و او
معذور است بسبب سکر و سوای این دو تاویل این سخن معنی ندارد **مسئله** مرید را بر شیخ
اعتراض کردن نباید که منافی وصول فیض است و دلیل آن قصه حضرت موسی و خضر است
علیهما السلام که موسی چون از خضر التماس فیض کرد خضر از وی عهد گرفت بر آنکه هیچ عمل کنم بران
اعتراض نکنی حیث قال انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا
حتی احدث لک منه ذکرا یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت
و چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری گفت موسی انشاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت

پس خضر علیه السلام گفت پس سوال کنی از کرده من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس انتهای اعتراض
موسی علیه السلام جدائی شده قال هذا فراق بینی و بینک موسی علیه السلام اعتراض
بر خضر علیه السلام بنابر ظاهر شرع کرد از حکمت آن اطلاع نداشت خضر گفت الینت جدائی
میان من و میان تو **فائده** کلام هذا آنست که شیخ صاحب استقامت و تقوی است
اگر در عمری چیزی از وی ظاهر شود که مخالف شرع باشد در آن صورت بر شیخ اعتراض نکند
بلکه تاویل کند اگر تواند بر عذر محمول کند و اگر قول باشد حمل کند بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی
و اگر البته معصیت باشد تاهم آن ولی را انکار نکند گو که آن فعل را انکار کند که بزرگان گفته اند القطب
قد یزنی یعنی از قطب هم گاهی زنا واقع میشود ما عز رضی الله عنه از اصحاب رسول الله
صلعم بود از وی هم زنا واقع شده او را حق تعالی هم به توفیق داد که خود را رجم کنانید
و اگر شخصی است که شعار او فسق است پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او
ضرور نیست **مسئله** چنانچه تفریط و تقصیر در ادب مشائخ حرام است افراط آنهم
بدتر است که تفریط لازم آید در جناب الهی نصاری در تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند
پسر خدا گفتند از و تفریط در ادب حق تعالی لازم آمد و روافض در تعظیم علی مرتضی رضی الله
عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که وحی بسوی وی می آمده
و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در ادب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفاء ثلاثه
لازم آمده **مسئله** اولیا را علم غیب نباشد مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف
یا الهام آنها را علم دهند و علم غیب مر اولیا را گفتن کفر است قال الله تعالی قل لا اقول
لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم نمیگویم
من شما را که نزد من خزانه رحمت خداست هر که را خواهم بدهم و نمیگویم که من علم غیب دارم
و قال الله تعالی ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکنند
چیزی را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد این مدعاست

افضل اند حق تعالی در حق آنها فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم و اجماع منعقد شده بانکه الصحابة
کلهم عدول عبد الله بن مبارک از تابعین است میگوید الغبار الذی دخل انف فرس
(یعنی غبار که در بینی اسب معاویه داخل شده)
معاویة خیر من اویس القرنی و عمر المروانی **مسئله** قبور اولیا بلند کردن و گنبد
بر آن ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن همه بدعت است بعضی ازان حرام است
و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر شمع افروزان نزد قبر و سجده کنندگان لعنت
گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نکنید در مسجد سجده میکنند و روز عید برای جمع روزی در سال
مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبور مشرفه را برابر کنند و هر جا که تصویر
بیند او را محو کند **مسئله** سنت آنست که بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین
(یعنی وقت زیارت قبور)
والمسلمین وانا ان شاء الله بکم للاحقون نسال الله لنا ولکم العافیة —
مسئله در زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اولیاء کرام مستحب است که طهارت کامله
باشد و مشغول درود بر پیغمبر خدا و اتباع او گفته باشد و عمل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که پیشتر
(یعنی درپیش)
ازان بخلوص نیت لله کرده باشد ثواب آن بگذارد و دل خود حاضر دارد و خشوع و تضرع باشد
و از جناب الهی محبت آنها و اتباع سنت آنها طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی
کرده بطلب فیض از صاحب قبر منتظر مراقب بنشیند و در خواندن قرآن نزد قبور اختلاف است
لیکن صحیح آنست که جائز است

مقاله سوم در آداب کاملان و مرشدان

فصل

(طریقه و دستور)
کاملان را هم طلب مزید لازم است قناعت در طلب قرب خدا تعالی هیچگاه نشاید از جناب
الهی سوال کنند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت رب زدنی علما یعنی ای
پروردگار زیاده کن مرا علم و در مجاهده قصور و فتور نکنند که تا جان باقیست مجاهده باقیست
حق تعالی میفرماید واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار
خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قیام لیل میکرد تا که هر دو پای مبارک او

ورم میکرد مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یعنی بدرستیکه بخشید شما را خدا و گناهان ترا اولین و آخرین مراد از گناه ترک اولی است فرمود
افلا اکون عبدا شکورا یعنی آیا نباشم من بنده کمال شکر کننده مسئله
سوال اگر کسی کامل تر از خود بیند باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصیتی از
فضیلتی بیند باید که آنهم طلب کند چنانچه موسی علیه السلام از خضر کرد و رسول الله صلی الله علیه
وسلم امت را درود آموخت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم یعنی الهی رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد او چنانچه رحمت فرستادی بر ابراهیم
و آل او حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که مبدء تعین محمد صلی الله علیه وآله وسلم محبوبیت
صرفه است و مبدء تعین ابراهیم علیه السلام خلت که زینه پایه تعین محمدیست صاحب ولایت
محمدی را ولایت ابراهیمی ضرور است که زینه پایه وصل است لیکن چون محبوبیت صرفه
میخواهد که محبوب بر زینه پایه توقف ننماید و در مقام خلت هم فضیلتی عظیم است گو که زینه پایه
از محبوبیت صرفه است رب العالمین خواست که تفضیل مقام خلت هم بعضی پیروان محمد
واتباع او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد فان العبد وما فی
یده ملک لمولاه یعنی غلام وآنچه در دست اوست مالک خداوند اوست حق تعالی بعد
هزار سال این دعا مستجاب گردانید حضرت مجدد را که یکی از اتباع آن سرور است بدولت تبعیت
آنسرور علیه السلام باین سرفراز کرده تا نادانان برین سخن آنحضرت اعتراض میکنند بیت
گر نه بیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره روایت میکنند که فرمود رسول
صلی الله علیه وسلم کلمة الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدها فهو احق بها یعنی سخن دین گم کرده مؤمن
است هر جا که یابد بس پیش او لایق تر است گرفتن آن مسئله اولیاء کامل که قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند آنها را باید که بمردم
عرض کنند تا مردم از آنها طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم باک ندارند - رسول خدا فرمود
لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم یعنی همیشه باشند

از امت من جماعتی ایستاده بکار خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکند اگر کسی
مددگاری شان نکند یا مخالفت شان کند دعوت خلق بسوی حق سنت انبیاست و اولیا به نیابت
انبیا این کار میکنند این منصب عظمی است با برای انکار سفیهان ترک نه نهند حق تعالی میفرماید
فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر یعنی اگر
تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکه تکذیب کرده شده اند رسولان پیش از تو حالانکه آورده
بودند شواهد النبوت معجزات و کتاب های روشنی بخش حدیث فضل العالم علی العابد کفضلی
علی ادناکم ان الله وملائکته واهل السماوات والارض حتی النملة فی جحرها وحتی
الحوت فی الماء لیصلون علی معلم الناس الخیر رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما خدا تعالی و فرشتگان و اهل آسمان
و زمین تا مورچه و ماهی بر آموزنده خیر درود میفرستند **مسئله** هر که دعوی ولایت و ارشاد و بیعت
کند برای طلب جاه و ریاست و مال پس او خلیفه شیطان است مثل مسیلمه کذاب ومن اظلم
ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله
و نیست ظالم تر از کسی که بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود بسوی من حالانکه نشده باشد
یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آنچه خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا بازمیدارد و نعوذ
بالله منها **مسئله** اولیا را جائز است که اظهار نمایند انعام حق تعالی را که در حق انها شده
و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی بآنها عطا فرموده چنانچه قصاید غوث الثقلین
و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از آن مملو است چرا که حق تعالی میفرماید
واما بنعمة ربك فحدث یعنی بنعمت پروردگار خود سخن بگو رسول کریم صلی الله علیه وسلم
فرموده ان الحدیث بالنعمة شکر یعنی سخن گفتن بنعمت شکر نعمت است و بیهقی زیاده
کرده و ترکه کفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است و
ابن جریر در تفسیر از ابی بشر غفاری روایت کرده که مسلمانان یعنی صحابه میدانستند که شکر نعمت آنست

که اینها اظهار نماید چرا که حق تعالی میفرماید لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ یعنی اگر شکر خواهید کرد نعمت زیاده خواهم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد
هر آئینه عذاب من شدید است حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دیلمی در فردوس
و ابونعیم در حلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب رضی بر منبر برآمد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَيَّرَنِي
لَيْسَ فَوْقِي أَحَدٌ یعنی حمد مر خدا را است که مرا چنان کرد که کسی بالاتر از من نیست پس از منبر
فرود آمد مردم از وجه این سخن پرسیدند گفت گفته ام مگر برای شکر نعمت ابن ابی حاتم از مقسم
روایت کرد که با حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کردم پس مصافحه نمودم و از تفسیر
اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان عملی صالح کند خبر دهد از آن مردم خانه
خود را و درین باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صالح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی
از تزکیه نفس خود و تفاخر منع فرموده و گفت فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ یعنی نفس خود را بپاکی یاد مکنید
جواب داده شود که تزکیه نفس و اظهار نعمت در صورت باهم التباس دارند لیکن در حقیقت متغایر اند
اگر کمالات را بنفس خود نسبت کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن تزکیه نفس است و تکبر است
مذموم و اگر آنرا نسبت بخدا تعالی کند و خود را فی نفسه مفلس شمرد داند و اتصاف خود بوجه عاریت
بحول و قوت الهی بآن کمالات داند شکر الهی بجا آرد آنرا اظهار نعمت گویند و همین معنی هر چند
در نظر عوام التباس دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ
حق تعالی میداند مفسد را جدا از مصلح اولیاء الله که از رذایل نفس پاک اند متصور نیست
مگر اظهار نعمت لیکن این امر اگر از اتقیا ظهور آید اعتراض نمودن نشاید که حسن ظن مامور به است
لیکن مرید را باید که از تزکیه نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را همیشه
متهم دارد و چون بمرتبه تکمیل رسد و بشهادت اکابر و الهامات متواتر ملهم شود و مامور باظهار
کند تا مردم منزلت او دریافته از وی استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند **فصل** در آنکه
شیخ را با مرید سلوک باید کرد **مسئله** باید که شیخ حریص باشد به افشای طریقه و

مهربان ورحیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم علیه الصلوة والسلام قال الله
تعالی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ
رَّحِيمٌ هرآینه آمد شما را رسول از جنس شما دشوار است بروی رنجانیدن شما حریص است
بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان است وترش رو نباشد ومریدان را زجر نکند مگر بحق اسلام
ونصیحت بنرمی وشفقت کند وعنف وسخت گوئی نکند که رسول کریم چنین بیکرده واز تقصیرات
شان اگر در باره خود بیند عفو کند قال الله تعالی وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا یعنی باید که عفو کنند
واز تقصیرات شان درگذرد وقال الله تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ
الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ یعنی پس
بسبب رحمت خدا که نرم هستی تو برای آنها واگر با آنها می بودی تو ترش رو وسخت دل
هرآینه پراگنده میشدند از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان واز خدا طلب مغفرت کن برای آنها
ومشورت کن با آنها در کار دین ودور کردن طالبان خدا برای رضا مندی خلق حرام است قال الله
تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم یعنی ودور مکن کسانی را که یاد میکنند صبح وشام الی قوله
تعالی فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی واز مریدان منفعت
مالی یا بدنی را متوقع نباشد چرا که ارشاد عبادت است واخذ اجرت بر عبادت جائز نیست
قال الله تعالی وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی مگردان چشمان خود از آنها
در حالتی که اراده زینت حیات دنیا داشته باشی ودر رهنمائی نیت اجرت مکن مگر بر خدا قال لا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ یعنی بگوای محمد نمیخواهم از شما اجرت جز این
نیست که اجرت من بر خدا تعالی است رسول کریم صلی الله علیه وسلم بر ایذای خلق صبر میفرمودند
ومیفرمودند رَحِمَ اللَّهُ تَعَالَى أَخِي مُوسَى لَقَدْ أُوذِيَ أَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ یعنی رحم کند
خدا تعالی برادر من موسی را که ایذا کرده شد بیشتر ازین وصبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله
عنه از پیر بزرگوار حضرت سید نور محمد بداؤنی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان

آنحضرت سکوت کردی روزی آن مرد از راه شقاوت بجناب آنحضرت سخت بی‌ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت
در جوابش هیچ نگفتند روز دیگر آن مرد آمد تا از آنحضرت توجه گیرد و استفاده نماید خود آنحضرت کار او را بسر
رسانم آنحضرت را منع فرمودند و بران مرد متوجه شدند لیکن نه چنانکه بر دیگر مخلصان را توجه فرمودند
درباره او نیز توجه فرمودند فقیر ازین معنی بسیار تنگدل شد و از سببش بی‌اختیار پرسیدن او از سایر
مخلصان از آنجناب التماس نمودم آنجناب فرمودند که ای میرزا صاحب اگر من او را توجه و عنایت
میکردم و توجه بلیغ میدادم حق تعالی الهام من می‌رسید که آنچه من در سینه تو نوری و دیعت کرده بودم و یکی
از بندگان من طالب آن نور آمده تو چرا محروم داشتی و در آن وقت چگونه میگفتم که الهی این مرد تو نام
داده بود لهذا او را محروم داشتم و این جواب مقبول می‌افتاد و چند گاه ساکت ماندم بتنگدلی بعد
چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگرچه من او را مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص
را با منافق یکسان نمیکند وَاللهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حقیقت کار [illegible] است فیض
نمیرسد مگر به وشان مخلص عقب این قصه بیان ماند که جنازه عبدالله بن ابی بن سلول
منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی‌ادبی کرده بود پسرش که مومن مخلص بود
بجناب آنحضرت بالتجا آمد تا آنحضرت بروی نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت بنماز
ایستادند عمر بن خطاب رضی الله عنه مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان کسی است
که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ
مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار هرگز نخواهد بخشید
خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر نشنیدند و فرمودند که من زیاده تر از هفتاد بار
برای او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق
حق تعالی قبول نکرد و آیت نازل شد وَلَا تُصَلِّ عَلٰى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ
یعنی نماز مخوان بر کسی از منافقان گاهی و ایستاده مشو بر قبر او و آیت دیگر نازل شد اِسْتَغْفِرْ
لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَّغْفِرَ اللهُ لَهُمْ یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان هرگز نخواهد بخشید

خدا تعالی آنها را ایمان نداد آنحضرت بر جنازهٔ کسی از منافقان نماز نخواندند **مسئله**
صاحب مسند ارشاد را باید که خود را با وقار دارد و دروازهٔ بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او
از نظر مرید کم شود دروازهٔ فیض از آنها مسدود گردد در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرویست
من رآه عن بعید هابه ومن رآه عن قریب احبه یعنی هر که آنحضرت را دید از دور
بروی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و ایشان محبت در دل او قرار میگرفت **مسئله**
و نیز بعضی مریدان را بر بعضی ترجیح ندهد مگر کسی را که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم
نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی
ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت نشسته بودند آنحضرت علیه السلام
بترغیب و ترهیب و دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت جواب ابن ام مکتوم ندادند
چون آن مرد نابینا بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را شنید و حکمت در مشغولی بر رئیسان
قریش آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام میشدند و ابن ام مکتوم
مرد مخلص بود در تعلیم او اگر دیر میشد ضرری نداشت معهذا عتاب آمد عبس و تولی ان جاءه
الاعمی یعنی ترشروی کرد و روگردانی نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که
هر که در طلب خدا محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی داود علیه السلام را گفت یا داود
اذا رایت لی طالبا فکن له خادما وقتیکه ببینی کسی را طالب من پس تو خادم او باش **مسئله**
و نیز صاحب ارشاد را میباید که حرکتی نکند که سبب بد اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقه
ملامتیه اینها تجویز کرده اند که آن یعنی در کارخانهٔ ارشاد مخل باشد ولهذا صوفیه گفته اند که ریاء الکاملین
خیر من اخلاص المریدین که منصب ارشاد منصبی عالیست نیابت رسول صلی الله
علیه وسلم است حق تعالی میفرماید انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا وداعیا الی الله
باذنه وسراجا منیرا هر آئینه ما ترا فرستادیم تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوشخبری
دهی نیکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و رهنمای بسوی خدا باذن او باشی

چراغ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زاید است و دارمی از حسن بصری روایت
کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم
بود که نماز مکتوبه میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود و دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز
همیشه روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند
فضیلت منست بر ادنای شما **مقام چهارم** در اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه
علت موجب قرب الهی جذب یعنی کشش خداست بنده خود را بسوی خود و این جذب گاهی
بی توسط امری باشد و آنرا اجتبا گویند و اکثر بتوسط امری باشد و آن متوسط دو چیز است بحکم
استقرا یکی عبادت دوم صحبت انسان کامل مکمل پس جذب الهی که بتوسط عبادت باشد آنرا ثمرهٔ
عبادت گویند و آنچه بتوسط صحبت باشد آنرا تاثیر شیخ نامند این کلام در علت فاعلی است و
علت قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید از آن
خبر میدهد فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن
قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده مَا مِنْ مَوْلُوْدٍ اِلَّا وَقَدْ یُوْلَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ ثُمَّ اَبَوَاهُ
یُهَوِّدَانِهٖ اَوْ یُنَصِّرَانِهٖ اَوْ یُمَجِّسَانِهٖ یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر قابلیت
اسلام پس مادر و پدرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت
اند رسول الله فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اَلنَّاسُ مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
یعنی جنس انسان کان است مثل کان ها زر و نقره از جایی زر بر میآید و از جای نقره و از جای
آهن و مانند آن و موانع قرب الهی رزایل نفس اند و خبث عناصر و غفلت لطایف عالم امر و
هر یک از عبادت و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز
علت اند برای رفع موانع **فصل** در سیر آفاقی و انفسی ازین بیان واضح شد که ناقصان را
برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب که عبارت است از عبادات و مجاهدات [illegible]
تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کند و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطایف عالم امر کند که

بمصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند و قدم جذب
شیخ کامل مکمل که عطای نسبت و قرب الهی نماید و از حضیض باوج رساند و اولیا را اکثر طریق
سلوک را بر جذب مقدم دارند نظر برآنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را امر
کنند باذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را در امداد او متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی
و مصفی شوند و نفس باخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سایر مقامات عشره
متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی
عطا فرماید و این سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان
بتزکیه عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند
و هر یک لطیفه را نوری است تا آن نور ظاهر شود حکم بصفائی آن لطیفه نکنند قلب را نور زرد و روح را
نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز
است و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثنا سلوک بمیرد و از مقصود ناکام رود و لهذا
حق تعالی حضرت خواجه نقشبند را به تقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول توجه
القاء ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک
شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف
عالم امر ظلمتها و کدورتها هم برطرف شود و قرب هم حاصل شود و بعد از آن بهای تزکیه نفس و قالب
مریدان را به ریاضت امر میکنند پس مرید را به ریاضت و امداد توجهات شیخ تزکیه نفس و عناصر هم حاصل
شود و این سالک را مجذوب سالک گویند و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که
جذب که آخر کار بود در ابتدا میسر شد و چون بعد فنای لطائف عالم امر ریاضت کرده شد
و صولت و شدت نفس از مجاورت لطائف عالم امر کم شد و ریاضت بهدی آسان گشت و ثواب
عبادات بعد فنای لطائف زیاده شد از ینجا تا این سیر اسهل و اسرع شده و اگر مریدین
سیر پیش از کمال بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اول صحبت بدست آمده

واللہ اعلم **فصل** در برکات عبادات بدانکہ از عبادات کامل قرب الٰہی بقسمی ترقی پذیرد
کہ مستثنی باشد واز عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتد بہ چنانکہ ثواب عبادات
ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان چنانکہ بالا گذشتہ کہ عبادت ہمہ عالمیان بمنزلہ
ظل است مر عبادت ولی را پس ہمچنین فرق است در برکات عبادات شان مشائخ گفتہ اند
کہ از عبادت ناقص آنقدر قرب حاصل نمیشود کہ اگر بالفرض شخصی پنجاہ ہزار سال عبادت
کند تا بدرجہ ادنی اولیا برسد و مرتبہ ولایت یابد بقولہ تعالی تَعْرُجُ الْمَلٰئِکَۃُ وَالرُّوْحُ
اِلَیْہِ فِیْ یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُہٗ خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَۃٍ یعنی بالا میروند ملائکہ و جبرئیل بسوی حق
در روزی کہ مقدار آن پنجاہ ہزار سال است گویا کنایہ از الست آن چون تمام عمر دنیا ہم آنقدر نباشد
پس حصول ولایت بمجرد ریاضت و مجاہدہ متصور نیست. مولوی روم میفرمایند صحبت
سیر زاہد ہر شبی یکروزہ راہ ❊ سیر عارف ہر دمی تا تخت شاہ ❊ پس باید دانست کہ مشائخ
کہ مریدان را بریاضت و مجاہدہ امر میفرمایند مقصود ازان تصفیہ عناصر است و تزکیہ نفس نہ
حصول قرب بلکہ تصفیہ و تزکیہ ہم بمجرد عبادت نمیشود تا کہ تاثیر صحبت مشائخ یا دی یار نمیشود.
مسئلہ بعضی اکابر چشتیان میگویند کہ ہر عبادت کہ در آن محنت و مشقت بسیار باشد
آن عبادت برای ازالہ رذائل نفس تاثیر تمام دارد لہذا ذکر جہر و اربعینات و خلوۃ مانوس
و امثال آن اختراع کردہ اند و این سخن ازان مستنبط میشود کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودہ خِصَاءُ اُمَّتِیْ الصِّیَامُ یعنی خصی شدن امت من روزہ داشتن است یعنی ہر کرا
شہوت غالب باشد از روزہ داشتن دفع کند چون در روزہ مشقت است لہذا رسول کریم
صلی اللہ علیہ وسلم برای دفع قوت شہوانی تجویز فرمودند نہ نماز را و حضرت خواجہ عالیشان
خواجہ بہاؤ الدین نقشبند رضی اللہ عنہ و امثال شان حکم کردہ اند بدانکہ ہر عبادت کہ موافق
سنت است العبادت مفید تر است برای ازالہ رذائل نفس و تصفیہ عناصر و حصول
قرب الٰہی لہذا از بدعت حسنہ مثل بدعت قبیحہ اجتناب میکنند کہ رسول اللہ فرمودہ صلی اللہ

علیہ وسلم کُلُّ مُحْدَثَۃٍ بِدْعَۃٌ وَکُلُّ بِدْعَۃٍ ضَلَالَۃٌ پس نتیجہ این حدیث انست کہ
کُلُّ مُحْدَثٍ ضَلَالَۃٌ و بدیہی است کہ لَا شَیْءَ مِنَ الضَّلَالَۃِ بِھِدَایَۃٍ فَلَا شَیْءَ مِنَ
الْمُحْدَثِ بِھِدَایَۃٍ و نیز در حدیث آمدہ اِنَّ الْقَوْلَ لَا یُقْبَلُ مَا لَمْ یُعْمَلْ بِہٖ وَکِلَاھُمَا
لَا یُقْبَلَانِ بِدُوْنِ النِّیَّۃِ وَالْقَوْلُ وَالْعَمَلُ وَالنِّیَّۃُ لَا یُقْبَلُ مَا لَمْ یُوَافِقِ السُّنَّۃَ یعنی
سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و ہر دو مقبول نیستند بدون نیت و ہر سہ مقبول نیستند
تا موافق سنت نباشند و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بران مترتب
نشود اگر مشقت را بحصول مراتب و دفع رذائل مدخلیت بودی رسول کریم صلعم ازان منع نفرمود
ابو داود از انس ابن مالک روایت کردہ لَا تُشَدِّدُوْا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ فَاِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوْا
عَلٰی اَنْفُسِھِمْ فَشَدَّدَ اللّٰہُ عَلَیْھِمْ فَتِلْکَ بَقَایَاھُمْ فِی الصَّوَامِعِ وَالدِّیَارِ رَھْبَانِیَّۃً ابْتَدَعُوْھَا
مَا کَتَبْنٰھَا عَلَیْھِمْ یعنی سخت مگیرید بر نفس ہای خود بدرستیکہ قومی سخت گرفتند بر نفوس خود
پس حق تعالی بر انہا سخت گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعہ ہا و دیرہا یعنی
نصاری اختیار آن کردند و رہبانیت فرض نکردہ بود خدا بر انہا در صحیحین مرویست کہ سہ کس
نزد ازواج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و از عبادت رسول اللہ پرسیدند امہات
مومنین از عبادت رسول کریم بانہا نشان دادند انہا ازا کم دانستند و گفتند کہ یا رسول اللہ
چہ برابریست در شان او حق تعالی فرمودہ لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰہُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ
یکی گفت کہ من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت کہ من ہمیشہ روزہ میدارم
افطار نمیکنم ثالث گفت کہ نکاح نکردہ ام و با زنان سروکار ندارم رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم
چون در خانہ آمدہ این قصہ شنید فرمود اَلَا وَاللّٰہِ اِنِّیْ لَاَخْشٰکُمْ مِنَ اللّٰہِ وَاَتْقٰکُمْ لَہٗ
یعنی من بدرستیکہ نسبت بشما خوف خدا زیادہ دارم و متقی ترم لیکن من روزہ دارم و افطار
میکنم و شب نماز میگذارم و خواب ہم میکنم و با زنان صحبت میدارم پس ہر کہ از سنت من
بیزاری کند از زمرہ تابعان من نباشد اگر کسی گوید کہ من بریاضت شاقہ ترقیات مینیم

یعنی ہر فعلی کہ در دین نو پیدا شود بدعت است و ہر بدعت گمراہی است ۱۲
یعنی ہر فعلی کہ در دین نو پیدا شود گمراہی است ۱۲

مکاشفات و صفائی باطن می باید که انکار آن نمیتوان کرد گفته شود کشف و خرق عادات
و تصرف در عالم کون و فساد از ریاضت دست میدهد و لهذا حکمای اشراقیین و
جوگیان هند بدان متمتع میشوند و این کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط است
بجوز و مویز نمی خرند و دفع رذایل نفس و قتل شیطان و وسواس بی طریق سنت ممکن نیست

بیت محال است سعدی که راه صفا ۰ توان رفت جز در پی مصطفی صلی الله علیه
وسلم اگر کسی گوید که اگر همچنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند
کسی بمرتبه ولایت نرسد و این باطل است گفته شود که اولیاء الله همه تابعان سنت اند
بعضی ازان در متابعت فوقیت دارند بر بعضی و اگر بدعت راه یافته در بعضی اعمال آنها
راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب ازدیاد قرب نباشند دیگر اعمال موافق سنت و صحبت
مشایخ مکمل آنها را دستگیری میکنند و بدرجه کمال میرسانند علاوه آنکه انچه بدعت در بعضی
اعمال آنها راه یافته بنا بر خطاء اجتهادیست و مجتهد مخطی معذور است و یک درجه ثواب
دارد و مجتهد مصیب دو درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم
تنگ میشود والله تعالی اعلم **فصل** در تاثیر مشایخ بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت
کامل‌تر از آنها اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت یوشع بن نون و مانند آن از انبیاء اولوالعزم
مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند **مسئله** نقصان در حصول ولایت
نشود مگر به تاثیر صحبت کاملان چرا که تنها عبادات آنها مثمر الا قلیل نشد چنانچه بالا گذشت
و جذب مطلق که آنرا اجتبا گویند در حق شان مقصود نیست برای عدم مناسبت او
با حق تعالی پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام مقصود نیست مگر بتوسط شخصی
که در باطن مناسبت با خدا و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن رسول الله
است یا نائب او و چون نائب مناسبت ظاهری با مستفیضان و وصول فیض متعین
است حق تعالی میفرماید لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا

عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَکًا رَسُولًا یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که میرفتند قرار گرفتگان
هرآینه میفرستادیم بر آنها از آسمان فرشته را بعنوان رسالت ولهذا بعد وفات رسول الله
صلی الله علیه وسلم از قبر شریف فیض نمیتوانند رسید لعدم المناسبة الصوریة
پس واسطه دیگری باید نائب پیغمبر و وارث او وقال علیه السلام العلماء ورثة الانبیاء
علما ظاهر و باطن وارثان پیغمبران اند مسئله بعد از آنکه شخصی بمرتبه کمال
رسید او را از جناب الهی بیواسطه فیض میتواند رسید و از عبادات هم ترقیات میتوان کرد
حق تعالی میفرماید وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنی سجده کن و با خدا نزدیکی جو و از قبر شریف
رسول کریم و از قبور اولیا هم اخذ فیوض میتوان کرد مسئله مقصود اعلی از ارسال رسل
همین تاثیر صحبت است چرا که مسائل فقه و عقائد از ملائکه هم استفاده میتوان کرد چنانچه
حدیث جبریل دلالت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هٰذا جبریل جاءکم
یُعَلِّمُکُمْ دِیْنَکُمْ این جبریل است آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما پس رسالت
تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که منشاء ولایت است و لهذا رسل از بشر آمدند
حق تعالی میفرماید لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ هرآینه آمد شما را رسول از جنس شما و
فرمود لَوْ کَانَ فِی الْاَرْضِ مَلٰئِکَةٌ یَّمْشُوْنَ الآیة مسئله بعضی کسان را که استعداد
بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبه
ولایت رساند و آنها اویسی گویند چرا که اویس قرنی بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه
وسلم اخذ فیض از آنجناب کرده مسئله ریاضت تنها بی تاثیر صحبت برای ازاله رذائل
نفس و حصول ولایت کفایت نمیکند و تاثیر صحبت انبیا که بالاصالة کمالات ولایت
و کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صالحین کسانیکه بتبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای رفع رذائل نفس و حصول ولایت کفایت
میکند لیکن نه آن مشابهت که در یک دو صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت

بلکه اولیا بدون ریاضت مرید تنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذب از کسی ولی بدست آید
بدون ریاضت و سلوک آن است **فائده** جذب الهی که بی واسطه انبیا علیهم السلام
است اجتبا صرف است همچنین آنچه بواسطه انبیا است و آنچه بواسطه اولیا است هدایت
صرف است که موقوف است بر نیابت و آنچه بواسطه ارباب کمالات نبوت است اصحاب با
یا غیر آن اجتبا است که دران بوی هدایت است یا هدایت است که دران بوی اجتبا است
اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لایق است قال الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی
الیه من ینیب یعنی حق تعالی اجتبا میکند هر کرا میخواهد یعنی بدون سعی او برگزیده میکند و هدایت
میکند کسی را که رجوع می آرد **مسئله** جذب مطلق که عبارت است از اجتبا جدا سوا انبیا
را نباشد بسبب مناسبت با مبدا فیاض اولیا را هم دست میدهد لیکن بعد حصول مناسبت
تام با حق تعالی چرا که لازم جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل شد پس
معلوم شد که صوفی چون بسیر مریدی واصل شود و دیگر منازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد
در متابعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب خدا گردد در آنوقت اجتبا او به نیابت
موقوف نباشد پس ازان آنچه ترقیات او را خواهد شد بسیر مرادی خواهد شد **مسئله**
گاه باشد که اجتبا و جذب مطلق مرید را دست دهد و پیر او را دست نداده باشد پس درین
صورت مرید از پیر افضل شود مراد رومی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را به وی نگذارد و از شیخ پرسیدند
که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبدالسلام بن مشیش بود اکنون ده دریاست پنج در
آسمان است و پنج در زمین است ـ از شیخ پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین
حما و باش بود اکنون از ده دریا مخمورم دریاے نبوت و دریای فتوت **مسئله** هر چند مرید
از پیر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ بر گردن او باقیست **فائده** چون مذکور شده که
ترقی در قرب از سه چیز است برکات عبادات و تاثیر مشایخ و جذب مطلق پس باید دانست

که از برکات عبادات قوت و وسعت و قربیت حاصل می‌شود لیکن در یک مقام ترقی از مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و از آن بولایت علیا و از انجا بکمالات نبوت نتواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل می‌شود تا مقام شیخ و از جذب مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ماشاء الله تعالی دست میدهد والله تعالی اعلم

وصل در استعداد بدانکه حق سبحانه وتعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود نهاده و آن استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی هر آینه پیدا کردیم انسان را در بهترین حقیقت یعنی استعداد کمالات دارد و باز رد کردیم او را پایین تر از پایین تا آنکه مثل خود را یا ناچیز تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد قال علیه السلام مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا وَقَدْ يُولَدُ عَلَى فِطْرَةٍ ثُمَّ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقِهُوا پس چنانچه در معادن اختلاف است کیفیت ذهب در معدن آهن و نحاس نیست و کیفیت آهن در معدن ذهب نیست همچنین افراد انسانی قابلیات متغایره دارند قال الله تعالی وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا یعنی بدرستیکه خدا شما را بر چند طور پیدا کرد این کیفیات ناشی اند از صفات نفس و عناصر از شدت و ضعف و مانند آن و هدایت و ضلالت هر دو جای ظاهر میشود خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ بران دلالت میکند صدیق اکبر تعقیب کرده در حق عمر فرمود اَخْيَارٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَوَّارٌ فِي الْإِسْلَامِ و نوعی دیگر است بسبب اختلاف استعداد انسانی که حق او ظلال اسماء الهی اند با ظلال یکمرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه الی ما یعلمه الله تعالی و نیز بعضی ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المضل پس این نوع استعداد مستلزم هدایت و ضلالت است هر که مبدء تعین او ظل اسم الهادی است هر آینه بهدایت

خواهد رسید و هر که مبدء تعین او ظل اسم المضل است او هر آینه گمراه خواهد بود لیکن از بودن
مبدء تعین شخص ظلال اسم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر کرا حق تعالی
بفضل خود بمرتبه رساند آنزمان تفرقه مراتب بسبب قرب و بعد ظلی که مبدء تعین او ست
با صل ظاهر خواهد شد هر کرا مبدء تعین اعلی و اقرب باشد ولایت او اشرف خواهد بود
صدیق را چون مبدء تعین دائره ظلال نقطه اعلی بود آنحضرت در هر مرتبه ولایت هم اسبق
و اشرف آمده **مسئله** ثمره اختلاف استعدادات بنوع ثانی یعنی باعتبار مبادی
تعینات در ولایت ظاهر میشود خصوصا در ولایت صغری و ثمره اختلاف بنوع اول
در جمیع مقامات ظاهر میشود چرا که معامله با لطائف عالم امر و فیض مبادی تعینات در ولایت
صغری است و چیزی ازان در ولایت کبری هم و در اکثر دوائر ولایت کبری معامله بانفس
است و در ولایت علیا با عناصر ثلثه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و مافوق آن است
وجدانی والله اعلم **مسئله** ممکن است که بعضی اولیا از بقیه طینت بعضی انبیا پیدا شده
باشند و هم از طینت اکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم پیدا شده باشند **سوال**
اینمعنی معقول نمیشود چرا که هر کس از نطفه والدین خود پیدا میشود **جواب** اکثر چیزها هستند
که بعقل انسان ثابت نمیتوانند شد از شرع ثابت میشود یا کشف و الهام چنانچه نفس
ولایت که عبارت از قربست چون است امام محی السنة بغوی رحمة الله علیه در تفسیر معالم
التنزیل در تفسیر کریمه منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری قول
عطای خراسانی ذکر کرده که گفته نطفه که در رحم قرار میگیرد فرشته پاره خاک می آرد
از مکانی که در آن دفن کرده خواهد شد پس در نطفه می اندازد پس از خاک و نطفه آدمی پیدا
میشود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا فِي سُرَّتِهِ مِنْ تُرْبَتِهِ الَّتِي يُولَدُ مِنْهَا فَإِذَا رُدَّ إِلَى أَرْذَلِ عُمُرِهِ
رُدَّ إِلَى تُرْبَتِهِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا يُدْفَنُ فِيهَا وَإِنِّي وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ خُلِقْنَا مِنْ تُرْبَةٍ وَاحِدَةٍ وَفِيهَا

ندفن یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف او خاکی است که ازان پیدا شده بود و پس چون بآخر
عمر یعنی بوقت مرگ رسد بازگردانیده شود بهمان خاک که ازان پیدا شده بود و دفن
کرده شود و در آن بدرستی که من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و یکجا مدفون
خواهیم شد میرزا محمد بدخشانی رحمة الله گفته که این حدیث را شواهد است از ابن عمر و ابن عباس
و ابوسعید و ابوهریره که بعضی را بعضی قوت میدهد وقتیکه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنایز
قول ابن سیرین آورده که گفت اگر قسم یاد کنم صادقم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله
علیه وسلم را و ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شده اند و رسول کریم عبد الله بن جعفر را فرمود که
تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جائیکه است
که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد و از بدو خلقت زمین آنرا با انوار برکات
و نزول رحمت پرورش کرده باشد از جمله آن چیزی بقیه مانده باشد که خمیر مایه شخصی از اولیا
شود آن امر عقلا محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت میشود و آن را در اصطلاح
اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان بنظر می در آید که گویا جسد او مرصع است
از جواهر و اعتبار دیگران از آب و گل **مسئله** اصالت هرچند موجب فضل است اما فضیلت
صاحب اصالت بر کسانیکه فضیلت شان باجماع ثابت است لازم نمی آید یعنی که عبد الله
ابن جعفر بموجب نص حدیث صاحب اصالت است حالانکه عثمان و علی و حسن و حسین
رضی الله عنهم ازوی افضل اند باجماع **مقام پنجم** در مقامات قرب الهی آنکه
حق سبحانه و تعالی موصوف است بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه و صفات سلبیه و اسمای
حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است که اسمای
و صفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی
تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال
باشند حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث

نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهم تولید مثل است و منبی از شائبه عدم
کمال لطافت اصل هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونه
ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست که
لطائف اند از مخلوقات الهی که آنرا نسبت تام است با اسماء و صفات الهی که بدان مناسبت
واسطه میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین
مناسبت آنرا بنابر مسامحت ظل گفته می شود یا در حالت سکر ظل می انگاشته میشود چنانچه
حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته اند که این قسم علوم اگر اثبات نسبتی نماید در میان
واجب تعالی و ممکن شرع مایه ثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است
موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است و صفات ثمانیه حقیقیه او تعالی
و تقدس ما سوای آن هرچه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث
است و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار
می آید و کشان کشان با اصل می برد و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان لله
تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی
الیه بصره من خلقه یعنی بدرستیکه برای خدا تعالی هفتاد هزار حجاب اند از نور و
ظلمت اگر دور میشدند آن حجابها هر آینه می سوخت روشنی روی او با نتهای بصر او از
خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب او تعالی نور است اگر دور میشد هر آینه
میسوخت روشنی روی او با نتهای بصر او از خلق او و در حدیثی دیگر آمده است که جبریل
گفت یا محمد دنوت من الله دنوا ما دنوت منه قط فقال کیف کان یا جبریل
قال کان بینی و بینه سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من
از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم او را یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود

که چگونه بود ای جبرئیل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود شاید که مراد ازین حجابها
همین ظلال باشند یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لِغِنَاءِ ذَاتِهٖ اجمالی
عَنِ الْعَالَمِیْنَ یعنی بسبب بی‌پروا بودن ذات او از عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب
برای کثرت می آید و آنچه در حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده موید قول صوفیان است
که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار
حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین می فرماید **بیت** خَرَقْتُ حُجُبَ الْحُجُبِ
حَتّٰی وَصَلْتُ اِلٰی + مَقَامٍ یَکُوْنُ کَانَ جَدِّیْ فَاَدْنَانِیْ + یعنی دریدم تمام حجابها تا که رسیدم
من جائیکه بود جد من پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال که ولایت
صغری ازان عبارتست و رسیدن بجد ما یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم که در مرتبه صفاتست
که آنرا ولایت کبری نامند **سوال** اسما و صفات الہی و ظلال آنها را چرا مبدء تعین انسان
میگویند **جواب** چون دانسته شد که اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ پس برای آن صفات
و ظلال برای رسانیدن فیض الہی از وجود و توابع وجود واسطه میشود **سوال** تعین هر شخصی
فرع وجود اوست با همین وجوه چنانچه در حلقه مقرر است پس اسما و صفات بانفسها
مبادی تعینات عالم میتوانند شد پس وجود ظلال چه درکار است و اگر مبادی تعینات میتوانند
پس مبادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه شده اند **جواب** آنکه مبادی تعینات میتوانست شد
لیکن در پیدایش ظلال و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود والله تعالی
اعلم اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسما بانفسها می بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه
معصوم می بودند و مقتضای ذات هر یک جذب مطلق می بود و مقتضای صفات جلالی
و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند و بعضی کافر و بعضی صالح و بعضی فاسق تا آثار رحمت
و قهر و غیره صفات هم بمنصه ظهور آید قال اللہ تعالی وَلَوْ شِئْنَا لَاٰتَیْنَا کُلَّ نَفْسٍ هُدٰىهَا
وَلٰکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّیْ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ یعنی اگر میخواستیم

هر اینه مبدا و ہم مربی ہدایت او ولیکن ثابت شده است تقدیرا زین ہر آینه پرخوا ہم کرد جہنم از جنیان و ادمیان **فائدہ** تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکہ آنست کہ در صفات الہی دو اعتبار جاریست یکی جہت وجود شان فی انفسہا دوم جہت قیام شان بذات حق تعالی پس صفات از جہت اول مربی انبیا اند وجہت ثانی مربی ملائکہ اند پس ولایت ملائکہ نسبت بولایت انبیا علیہم السلام اقرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکہ را از مقام خود ترقی نیست کہ مفہوم کریمہ وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهٗ مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ یعنی نیست کسی از ما یعنی ملائکہ مگر اورا مقام است معلوم کہ ترقی ازان نیست وانبیا را ترقیات است ہم بمقام ملائکہ وہم بالاتر ازان کہ کمالات نبوت و رسالت وکمالات اولوا العزم اند الی غیر ذلک ازین جہت انبیا از ملائکہ افضل گشتند چنانچہ عقیدہ اہل حق است چون اینہمہ تمہید مذکور شد پس بدانکہ بسبب ریاضت وعبادت و متابعت صاحب شریعت صلی اللہ علیہ وسلم وتاثیر صحبت پیر علیہم الصلوٰۃ بیواسطہ یا بواسطہ کثیرہ چون صوفی از مقام خود در اقربیت حق سبحانہ تعالی ترقی میکند با آنکہ آن صوفی را با جناب الہی آنقدر قرب بہم رسد کہ اصل اوراست یعنی ظل را کہ مبدء تعین اوست آنزمان ہر صوفی در اصطلاح اطلاق ولی کردہ میشود ومراتب قرب ہر چند بیچون وبیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام عالم بصورت دائرہ بنظر کشفی می در آید وآنرا عالم امکان میگویند وعرش مجید بصورت قطر دائرہ بنظر می آید ودر قوس تحتانی عناصر اربعہ ونفس مشہود میگردد ولطائف پنجگانہ عالم امر در قوس فوقانی ظاہر میشود واز گذشتن آن ظلال اسما وصفات ہم بصورت دائرہ مشہود میشود وصوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر میکند وترقی می نماید تا بحدیکہ در دائرہ ظلال داخل میشود وباصل خود میرسد ودر رنگ اصل می یابد وبوجود اصل باقی می بیند وخود را در ان فانی ومستہلک می بیند لقسمی کہ از خود ہیچ عین واثر نمی یابد وبوجود اصل باقی می بیند واین سیر را در اصطلاح سیر الی اللہ گویند واین دائرہ ظلال دائرہ ولایت صغری وولایت اولیا باشد اکثر اولیا ہمین ظلال را دائرہ صفات گفتند وصفات را عین ذات دانستند در حالت سکر بانا الحق قایل

قایل شده اند بعد ازان چون از مبدء تعین خود ترقی کرده به دائرهٔ ظلال سیر واقع شود آن سیر را سیر فی الله گویند و در حقیقت این سیر الی الله است **فائده** بدان ای برادر که هر چند صفات حقیقیه حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان تکلم کرده اند اما جزئیات آن صفات وغیرها نهایت ندارند اسماء حسنی بعبارتی بودند در آن احادیث دیگر اسماء و در توریت هزار اسم مذکور شده اما در آن منحصر نباید دانست که نهایت ندارند حق تعالی میفرماید وَلَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ يَمُدُّهٗ مِنْۢ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمٰتُ اللّٰهِ یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم ها شوند و دریا و هفت دریا دیگر همچنین سیاهی باشند کلمات الهی بپایان نرسند یعنی کلمات مرکب بر صفات و کمالات دلالت دارند تمام نشوند چنانچه سعدی گفته **بیت** نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی * چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند حق تعالی میفرماید آیه مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ یعنی هر چه نزد شما است فانی است و هر چه نزد خدا است باقی است پس اگر در ولایت صغری در مراتب ظلال کسی بتفصیل سیر کند ابد الاباد منقطع نشود لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدر است سیر میکند و نیز ظل را ظلی باشد و آنرا ظلی دیگر در مرتبه ثانیه و ثالثه و رابعه الی ما شاء الله میباشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده با اصل خود میرسد و در آن فانی میشود و ازان ترقی کرده در اصل آن فانی میشود همچنین هر ظل که میرسد خود را در آن فانی و مستهلک می بیند و بوجود آن باقی می نماید همین است معانی بیت مولانای رومی که گفته **بیت** هفتصد و هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام * بعد ازان اگر عنایت شامل حال صوفی شود از آنجا عروج واقع شود و بمتابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول در دائرهٔ اسماء و صفات میسر گردد که اصل این دوائر ظلال است و سیر که در آن واقع شود سیر فی الله خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است دیگر آنرا

بیت مولانا روم

سیر کبری

بتبعیت این دولت رسیده هر کرا رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانهٔ عالم امر نهایت
این دائره است بعد ازان بمحض فضل الهی جل شانه از مقام عروج واقع شود سیر دائرهٔ حصول
اینها خوذ بود واگر گذشت آن دائره اصول وبعد از طی آن دائره فوقانی ظاهر میشود حضرت
مجدد الف ثانی میفرمایند که چون قوس ظاهر نشد تا بهمان قوس انحصار کرده اند درین
سری خواهد بود که برآن اطلاع بخشیدند وآن اصول سه گانه اسما وصفات که مذکور شدند
مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی وتقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص
بنفس مطمئنه است وحصول اطمینان نفس همدرین موطن میسر گردد ودرهمین مقام شرح
صدر حاصل میشود وسالک باسلام حقیقی مشرف میگردد ونفس مطمئنه برتخت صدر جلوس
میفرماید وبمقام رضا ارتقا مینماید این موطن منتهای ولایت کبرای انبیا است حضرت مجدد
میفرمایند که چون سیر تا اینجا رسانیدم متوهم شد که کار تمام شد ندا آمد که اینهمه تفصیل
اسم الظاهر شد که یکبازوی طیران است واسم الباطن متعلق از مبادی تعینات ملاء اعلی
است وشروع درین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت ملائکه
حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر واسم الباطن چون طیران واقع شد
معلوم شد که ترقیات بالاصالت بنصیب عنصر ناری است وعنصر هوای وعنصر آبی ملائکه
را ازین عنصر سه گانه نصیب است چنانچه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار وثلج مخلوق
اند وتسبیح شان سبحان من جمع بین النار والثلج است وفوق آن بفضل الهی چون سیر
واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود وحصول این کمالات مخصوص انبیا است علیهم
السلام وناشی از مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات
نصیب است ودرمیان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است
وسائر عناصر ولطائف عالم خلق وعالم امر تابع آن هستند وچون این عنصر مخصوص
ببشر است خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات جمیع ولایت صغری

وکبریا و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شبح و مثال آنست در دائره کمالات نبوت چون
بمرکز میرسند آن مرکز بصورت دائره ظاهر میشود و آن دائره کمالات رسالت است که
بالاصالت بانبیاء مرسل مخصوص است دیگر هر کرا میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود و چون بمرکز
آن دائره ثانی رسیده میشود آن مرکز هم بصورت دائره ظاهر میشود که آن دائره کمالات
اولوالعزم است عالی است از مثالیت انبیاء اولوالعزم را چون این منصب دهند قیام
استثنائی باشد یعنی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت انبیا این منصب
بوی عطا میشود حضرت مجدد میفرمایند که چون این سیر با نجام رسانیدم مشهود گشت
که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد لیس ورائه الا العدم
المحض ای فرزند این ماجرا در توهم نیاید که عنقا در شکار آمد فهو سبحانه بعد وراء الوراء
ثم وراء الوراء یعنی حق تعالی هنوز وراء الوراء پس وراء الوراء است این ورائیت نه باعتبار
حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا است که مانع ادراک است
فهو سبحانه اقرب فی الوجود وابعد فی الادراک یعنی حق تعالی در وجود قریب تر است
و در ادراک بعید تر بعضی مکمل مرادان باشند که درون سرادقات عظمت و کبریا بطفیل
انبیا علیهم السلام ایشانرا جا دهند و محرم بارگاه سازند فهم معهم [illegible]
مخصوص بهیئت وحدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک
رئیس درین موطن سیر عنصر خاک است کمالات این مقام مخصوص بهیئت وحدانی است
اینچنین کسی بعد قرون متطاوله و هزارها ساله پیدا میشود و ظهور سرادقات عظمت و کبریا
متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد از مرتبه علیا نور صرف که
آن از این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه ایست بس عالی که حقیقت قرآن است کعبه
بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار
قرآن مجید غالبا ورود ثقل بر باطن عارف است گویا کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا

بہ پرستیدیا بر تو نازل کنیم کلام ثقیل ایما باین معرفت دارد و حضرت مجدد میفرمایند که فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ ایست بس عالی کہ حقیقت صلوٰۃ است تواند بود کہ ایما باین حقیقت صلوٰۃ رفتہ باشد انچہ در قصہ معراج آمدہ کہ قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللّٰہَ یُصَلِّیْ یعنی باش اے محمد کہ خدا نماز میگذارد یعنی عبادتیکہ شایان مرتبہ تجرد و تنزہ بود مگر از مراتب وجود و برگردد فوق العابدیۃ ھُوَ المعبودُ در ہمین مرتبہ کمال وسعت و امتیاز بیچون نسبت حضرت عروۃ الوثقی میفرمایند کہ استلذاذیکہ در حین ادای صلوٰۃ است نفس را در آن حظی نیست و در عین التذاذ در نالہ و فغان است و رتبہ نماز در دنیا رتبہ رویت است در آخرت حضرت مجدد میفرمایند کہ دولت رویت کہ سرور عالم را در شب معراج و بہشت میسر شدہ بود در دنیا در نماز میسر میشد و لہذا فرمود اَلصَّلٰوۃُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ و فرمود اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِی الصَّلٰوۃِ حضرت عروۃ الوثقی میفرمایند ہر چند در دنیا رویت نیست اما کالرویت است یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند مرتبہ مقدس کہ فوق حقیقت صلوٰۃ است استحقاق معبودیت صرف است و آن فوق را ثابت است در آن موطن وسعت نیز کوتاہی مینماید اگرچہ بیچون باشد اقدام تحمل انبیا و اکابر اولیا علیہم السلام را سیر تا نہایت مقام حقیقت صلوٰۃ است و فوق انمقام معبودیت صرف است کہ ہیچ کس را ازان دولت میسر نیست لیکن الحمد للہ سبحانہ کہ نظر را از انجا منع نفرمودہ اند و بقدر استعداد گنجایش دادہ مصرعہ بلا بودی اگر اینہم نبودی ٭ و حقیقۃ کلمہ لا الہ الا اللہ در ہمین موطن محقق میگردد و معنی لا الہ الا اللہ نسبت بحال مبتدیان لا معبود الا اللہ چنانچہ در شرع معنی این کلمہ قرار یافتہ و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن نسبت بمبتدیان اوسط است و لا مقصود فوق لا وجود است لا معبود الا اللہ در ہمین مقام ترقی در نظر وحدت بصر والسلام عبادت صلوٰۃ است نہ عبادت دیگر اگر در تکمیل صلوٰۃ سعی فرماید و نقص آنرا تلافی کند ٭

فصل در ولایت صغری اکثر اولیا کہ سوای یک مقام ولایت کہ حضرت مجدد

رضی الله عنه آنرا ولایت صغرای می نامند چون دیگر مقام اثبات نمایند تعین اول که آنرا بوحدت
تعبیر میکنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی میگویند و تعین ثانی که بواحدیت تعبیر میکنند
و مرتبه تفصیل و حقایق ممکنات میگویند درین مقام اثبات مینمایند و حضرت مجدد رضی الله
عنه میفرمایند که ولایت صغری دائره ظلال حقایق ممکنات است سوای انبیا و ملائکه
علیهم السلام حقایق انبیا یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری
تعبیر کرده شد و حقایق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین الولایتین سابق مذکور گردید
و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقت محمدی گفته که آنرا بصفت العلم یا شان العلم تعبیر فرموده اند
این مکشوف آنحضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود بعد ازانکه بکمالات نبوت و رسالت
و اولوالعزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که رب ابراهیم
خلیل الرحمان است و مرکز که اشرف و اسبق اجزاء اوست حقیقت محمدیست بعد
ازان بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دائره خلت است
که مبدء تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چون بمرکز رسیده
شود انهم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرف است که مبدء تعین موسی کلیم الله
علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبدء تعین رسول کریم است صلی الله علیه وسلم
و آن مرکز چون دائره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت ممتزجه است و مرکز آن محبوبیت
صرفه آن حقیقة الحقائق است معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و
محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پس برای کسرور کائنات دو ولایت
است ولایت محبوبیت ممتزجه که آنرا حقیقت محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آنرا
حقیقت احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که دران سیر قدمی را
گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقت احمدیست ممکن نیست لیکن قریب مرض
موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

حقیقت محمدی

[illegible]

حقیقت محمدیه

ترقی از اینجا که واقع شده بسیر نظری بود نه بسیر قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که آنمعنی
از آنحضرت یعنی حضرت مجدد در بیان مجلس استفاده نموده **سوال** وجه تعارض کشف
اولیا بکشف حضرت مجدد رضه در تعین اول چیست **جواب** حضرت مجدد میفرمایند که ظل
شیء بسیط است که خود را باصل شیء وانماید و سالک را بخود گرفتار میسازد پس آنان در
تعین ظل تعین اول اند که در وقت شروع سیر حادث بر اصل تعین اول که تعین حبی است
ظاهر گشته **سوال** علم از صفات حقیقیه است و حب از صفات اضافیه و وجود حب
اسبق است چه حب فرع وجود است آنهارا ظل تعین حبی گفتن راست نباید **جواب**
علم از صفات حقیقیه است و ظل مرتبة التعین است و مبادی تعینات همه اعتبارات
است اول اعتبار که بظهور آمد حب است اگر حب نبودی هیچ مخلوق نشدی و در حدیث قدسی
آمده کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاد است
تعین وجودی گویا ظل است تعین حبی را حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و هم ذات خود را
سید اند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند دائره ولایت کبری و ولایت علیا ست
و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات بیچون که در مرتبه علم است وصول بآن کمالات
نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولو العزم است و حقیقة قرآن و حقیقة صلوة
و معبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آنرا وجود نفس الامری ثبت
مثلا زید در خارج موجود است و وجود او امریست اعتباری که در خارج موجود نیست اما
نه اعتباری که موقوف بر اعتبار معتبر باشد بلکه نفس الامریست چنانچه حضرت مجدد رضه
بطور سوال و جواب فرموده اند **سوال** تعین اول وجودی است و وجود او در خارج موجود نیست
نزد این بنده گوار آن چیزی بجز ذات خدا تعالی موجود نیست و در آن خارج از تعینات
و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی از و سابق باشد
بآن خلاف مقرر است **جواب** گوییم امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گوییم بالمعنی

معنی تعین نزول

که ماورای علم او را ہمه نیرقی است گنجایش دارد الله سبحانه اعلم حضرت عروة الوثقی
میفرمایند که باید دانست که معنی تعین اول و تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده
حب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور است که لائق است به تنزیه و مناسب کلام
انبیا است علیهم السلام یعنی صادر اول رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ
نُوْرِیْ **فصل** باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقائق صوفی
را دو حالت است یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بمقتضای وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ
اِلَيْهِ تَبْتِيْلًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را و منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم
رجوع من الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت بخلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است
حق تعالی فرماید وَلَوْ جَعَلْنٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنٰهُ رَجُلًا یعنی اگر رسول را فرشته کردمی هم
بصورت مردی کردمی اگر فرشته را پیغمبری فرستادمی او را بصفات آدمیان میساختم
تا در میان مفیض و مستفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمیشود در حالت
اولی در نظر کشفی چنان مینماید که گویا بسوی خدا سیر میکند و در حالت ثانیه بنظر می آید که گویا از جانب
حق بسوی خلق می آید درینحالت صوفی غمگین میشود و هر قدر که نزول اتم باشد فیض او
در عالم بسیار سرایت میکند **فائده** خواندن سوره سبح اسم در عروج تاثیر دارد —
فصل اینهمه مقالات در عروجات که درمیان آمده بعد هزار سال حق تعالی بمجدد
الف ثانی عطا کرد کسی از اولیاء سابق بآن لب نکشوده اینهمه مبنی بر آنست که درمیان امم
سابقه برای هدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیا مبعوث میشدند حق تعالی میفرماید
وَاِنْ مِّنْ قَرْيَةٍ اِلَّا خَلَا فِيْهَا نَذِيْرٌ یعنی نبود هیچ شهری مگر آنکه گذشت در وی پیغمبر
و بعضی از انها بمرتبه رسالت میرسیدند چنانچه در حدیث است عدد انبیا یک لکه و بیست
و چهار هزار و عدد رسل سه صد و سیزده است و بعد هزار سال یا قریبان پیغمبری
اولوالعزم مبعوث میشد بعد هزار سال از آدم نوح علیه السلام و همچنین بعد وا ابراهیم

وبعد از موسی و بعد از عیسی علیه السلام و بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین
شدند بعد وفات او اولیا امت او در هدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرمود العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبران اند و در میان آنها
شخصی مثل رسولان در میان انبیا بر سر هر صده بمزید فضل امتیاز یافته و تجدید کرده —
ابوداود وغیره از آنحضرت علیه السلام روایت کردند ان الله یبعث فی هذه الامة
علی راس مائة سنة من یجدد لها امر دینها یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد درین امت
بر سر هر صده شخصی را که تجدید دین کند چون هزار گذشت و نوبت اولو العزم رسید حق تعالی
موافق عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سائر اولیاء مجددان مثل
اولو العزم باشد در انبیا و رسولان و او را از بقیه طینت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آفرید
و آن مقامات و کمالات داد که کسی ندیده بود و بطفیل او این کمالات در آخر زمان شایع و
جلوه گر گردانید از امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند از پدر و جد خود رضی الله
عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابشروا و استبشروا انما مثل امتی مثل
غیث لا یدری اخره خیر ام اوله او کحدیقة اطعم فوج منها عاما ثم اطعم
فوج منها عاما لعل اخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها حسنا
یعنی خوشی ده باشید و خوش باشید بدرستیکه حال امت من مانند حال باران است
دریافته نمیشود که آخر آن بهتر است یا اول آن یا حال امت من مانند باغ است
خورانیده میشود من از ان باغ قسمی از انبوه یکسال و قسمی در سالی دیگر شاید که قسم آخر
آن پهناورتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوبتر باشد در خوبی و از
ابی هریره در کتاب الزهد بیهقی آورده و همچنین از ابن عباس مرویست که رسول خدا
فرمود صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید
یعنی هر که لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من او را ثواب صد شهید باشد

ازین احادیث معلوم میشود که بعضی مردم در آخر زمان باشند که علوم و کمالات شان پهناور
تر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبهٔ کفر
و معاصی او را ثواب برابر صد شهید باشد والله اعلم **خاتمه در سلوک نقشبندیه**
جمیع مسلمانان را خصوصاً صوفیان طریقهٔ نقشبندیه را که بنای طریق شان منحصر است بر
اتباع سنت لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و محرمات و
مکروهات و مشتبهات و سنن پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عبادات و عادات دریابند و مهما امکن
در اتباع سنت کوشند خصوصاً در اتباع فرائض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مشتبهات
رعایت سنت محکم گیرند در طهارت بدن و ثوب و مکان و سائر شرائط نماز احتیاط کلی
نمایند اما در طهارت ظاهری بمرتبهٔ وسواس نرسانند که مذموم است و نماز پنجگانه در مساجد
بجماعت گذارند بقسمی که تحریمهٔ اولی فوت نشود و کثرت جماعت و بهترین کسان را امام طلب نمایند
در حدیث آمده الامام ضامن یعنی نماز مقتدی در ضمان نماز امام است پس هر قدر که
امام کامل تر باشد نماز کامل تر میشود و جماعت از دست ندهند و جمیع سنن و آداب نماز را نیک
رعایت کنند و نماز با طمینان تمام گذارند و قرآن بتصحیح و تجوید و حسن صوت بی تغنی بخوانند و نماز را
اوقات مستحبه ادا کرده باشند و سنن راتبه که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که آنهم سنت مؤکده است
از دست ندهند و روزهٔ ماه رمضان مبارک با حتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناه و یا غیبت
ثواب روزه از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشرهٔ اخیرهٔ رمضان لازم
گیرند و لیلة القدر را جویان باشند و اوقات و ذکر را معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی
باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری
مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه وسلم یک یک را از ازواج مطهرات بعد فتح
خیبر در سالی شش صد من جو و خرما میدادند و در ترکهٔ خود یک درهم نگاه نمیداشتند و
از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شرا و غیره عقود رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از

مشتبهات پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر
واقع شود امید مغفرت بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قویست اما حقوق
الناس در بخشش نمی آیند و نکاح سنت پیغمبر است اما اگر ادای حقوق آن نتوانند کرد درین زمانه
بخوف فوت اکثر فرائض و سنن اگر از آن باز مانند بهتر باشد درین کلامی مختصر نوشته شده تفصیل
آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد ادای فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و
مشتبهات صوفی را لازم است که اوقات بذکر الهی معمور دارند و در بطالت نگذرانند در حدیث آمده
که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند پیش از فنای نفس بکثرت
نوافل و تلاوت قرآن ترقی در ترتیب دست نه دهد حق تعالی میفرماید لا یمسه الا المطهرون
یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکنند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
از رذائل نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر ازاله کفر بکلمه لا اله الا الله است
همچنین ازاله کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله میشود رسول کریم میفرماید جددوا ایمانکم
یعنی ایمان خود را تازه کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود تکرار کلمه طیبه لا اله
الا الله جمیع مشایخ سلاسل برای مریدان همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضی
بجهر میگویند و ازان مجددیه و نقشبندیه ذکر جهر را بدعت دانسته اند بذکر خفی اکتفا کرده اند
پس برای فنای قلب و غیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحبس نفس مفید میدانند و دم را
زیر ناف بند کرده و لا را در خیال از ناف تا دماغ و کلمه اله را از دماغ بر دوش راست تا لطیفه
روح که زیر پستان راست است فرود می آرند و کلمه الا الله از آنجا بالقلب که زیر پستان چپ است
ضرب میکنند و همچنین بملاحظه معنی که هیچ مقصودی نیست جز ذات پاک او برعایت طاق بعمل
می آرند و این را وقوف عددی گویند این عمل از خواجه عبد الخالق غجدوانی و او از حضرت
خواجه کائنات رسیده و برای فنای نفس تکرار کلمه طیبه بملاحظه معنی بزبان مفید است ک
که نفس از عالم خلق است و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن

ترقی بتلاوت قرآن وکثرت نماز است چنانچه بالا درمیان مقامات تذکر رفته شخصی از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم همسایگی او در بهشت طلب کرد فرمود که چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت همین است آن
آنحضرت فرمودند پس مدد کن مرا بر نفس خود از کثرت سجود و کثرت مراقبه هم از برای مبتدی مفید است
و هم برای منتهی حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه میفرمایند که صوفی بکثرت مراقبه بمراتب ولایت
میتواند رسید مبتدی را اول مراقبه ذات مجمع جمیع صفات کمال میفرمایند چون آنرا از آن مراقبه
جمعیت دست دهد مراقبه معیت وملاحظه قوله تعالی وهو معکم اینما کنتم یعنی خدا با شما
است هرکجا که باشید میفرمایند و بعد فنای قلب مراقبه اقربیت میفرمایند و ملاحظه نحن اقرب
الیه من حبل الورید یعنی خدا نزدیکتر است بسوی او از رگ گردن و بعد فنای نفس مراقبه محبت
و ملاحظه یحبهم و یحبونه میفرمایند یعنی خدا دوست میدارد مارا و ما دوست میداریم خدا را
چون فنای تمام دست دهد در کمالات نبوت فوق آن نیز مراقبه ذات بحت مواظبت نماید
بعد فراغ از ذکر و فکر و فرایض و نوافل اگر مصاحبت و مکالمت با علمای مفتیان و صلحا دست
دهد غنیمت داند بشرطیکه علما از مصاحبت دنیا داران مجتنب باشند و اگر صحبت صلحا میسر نشود
تنها نشستن یا بخواب رفتن خوب است العزلة خیر من الجلیس السوء والجلیس الصالح
خیر من العزلة یعنی گوشه نشینی بهتر است از همنشین بد و همنشین نیک بهتر است از عزلت
صحبت و مخالطت جهال و فساق و کسانی که در دنیا بیشتر انهماک دارند کارخانه باطن
را خراب میکند خصوصا در حق صوفیان مبتدی سخت مضر است که آب اندک را نجاست پلید
کند و همنشینی با صوفیان و صالحان و اولیاء الله از ذکر و عبادات الهی هم مفید تر است
صحابه باهم میگفتند اجلس بنا نؤمن ساعة یعنی با ما بنشین که ایمان تازه کنیم مولوی
روم میفرماید بیت یکزمان همصحبت با اولیا ؛ بهتر از صد ساله بودن در تقوا ؛
و حضرت خواجه احرار فرموده بیت نماز را بحقیقت قضا بود لیکن ؛ نماز صحبت ما را
قضا نخواهد بود ؛ مردی دیگری را گفت که با بایزید صحبت میدار آن شخص جواب گفت که من

صحبت با خدا دارم آنگه گفت صحبت داشتن با بایزید بہتر است از صحبت داشتن با خدا تعالے یعنی تو لائق صحبت خود موافق حوصلہ خود فیض و برکت از جناب الہی میسر داری و در صحبت بایزید موافق علو مرتبہ او ترا فیض خواہد رسید فتشوی دور شو از اختلاط یار بد ٭ یار بد بدتر بود از مار بد ٭ مار بد تنہا ہمی بر جان زند ٭ یار بد بر جان و بر ایمان زند ٭ الحمد للہ رب العالمین و صلی اللہ تعالے علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین اللہم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب عمل یقربنی الیک آمین آمین

خاتمہ

بفضلہ تعالے کتاب ارشاد الطالبین من تصنیفات جامع کمالات صوری و معنوی جناب قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی مجددی نقشبندی صاحب تفسیر مظہری قدس اللہ سرہ العزیز بماہ صفر ۱۳۰۱ ہجری مطابق نومبر ۱۸۸۳ء در مطبع احتشامیہ واقع مرادآباد مطبوع شدہ بہ شائقین گشت۔

اشتہار کتب

مصنفہ جناب مولانا محمد قاسم صاحب نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

آبحیات ـ تقریر دلپذیر ـ ہدیۃ الشیعہ ـ توثیق الکلام ـ تحذیر الناس ـ اسرار قرآنی ـ الحق الصریح ـ تصفیۃ العقائد ـ تحفہ لحمیہ ـ مباحثہ شاہجہانپور ـ لطائف قاسمیہ ـ فیوض قاسمیہ ـ اجوبہ اربعین حصہ اول ـ حجۃ الاسلام ـ مقدمات عشر

مصنفہ مولانا رشید احمد صاحب گنگوہی سلمہ اللہ تعالی

الشمس اللامعہ ـ زبدۃ المناسک ـ لطائف رشیدیہ ـ

دیگر کتب

ترمذی شریف ـ تفسیر رحمانی ـ مسلم شریف ـ ظفر مبین ـ رد سماع ـ آکسیر اعظم ـ مولانا قاضی احتشام الدین صاحب ـ رقعات سرایہ ـ قصائد شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی ـ قواعد عمدہ ـ کلمات طیبات مکتوبات شاہ عبد القادر جیلانی و مرزا مظہر جانجاناں صاحب و شاہ ولی اللہ صاحب

بعد اختتام این عجالهٔ نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب
نمود که مکتوب سی و پنجم از مجموعهٔ مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی
وظاهری شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود
که مشتمل بر بعض فوائد عظیمه و عقائد مهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیاء
هندوستان است در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالاتش بوجه شهرت
مستغنی از بیان است کتاب سبع سنابل و اخبار الاخیار وغیره کتب تذکره
اولیا بذکر محامدش مملو در سنه هفتصد و چهل برحمت حق پیوست۔

بسم الله الرحمن الرحیم

برادرم شمس الدین سلمه الله تعالی۔ بدانکه حج عبادت بدنی است و مالی و این طائفه را در حج
سترها و کارها است و بحقیقت زیارت کنندهٔ کعبهٔ معظم چون زیارت کنندهٔ خداوند است جل و علا
و کرامت زیارت کننده از لوازم کرم است و مقصود و مراد طالبان از حج خانه خداوند خانه است
نه خانه اما خانه در میان بهانه است سلطان العارفین قدس الله روحه گفت چون بحرم رفتم
و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید بازگشتم سال دوم
چون بحرم رسیدم چشم ضمیر بکشادم خداوند خانه را دیدم و خانه را گفتم در عالم الوهیت شرک نگنجد
و در عالم وحدانیت زحمت دوی نه محبوب و خانه و من سه باشد آنکه دو بیند ملحد بود من سه میبینم
چگونه ملحد نباشم در حال بازگشتم در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در بر گرفت و پردهٔ
عزت از بصر بصیرت من برگرفت شمع معرفت در دلم برافروخت و هستی مرا با نوار تجلی بسوخت و این
خطاب بسر من رسانید ندانت زائری حقاً فحق علی المزور ان یکرم زائره بیت تا چشم سر کشادم
نور رخ تو دیدم ٭ تا گوش سر کشودم آواز تو شنیدم ٭ چون محبان صادق را جمال آن خانه از
محبوب بی نشان نشانی است چه کنند بدان خود را تسلی دهند چنانکه گفته اند من منع النظر یتسلی
بالاثر هر که از دیدن جمال دوست ممنوع بود بنشان محبوب خود را تسلی دهد مجنون گرد خانهٔ لیلی

هر صبح و شام گشتی و خاک در دیوار بوسیدی و گفتی شعر اطوف الی جدار و یالیلی ❊ اقبل ذا الدیار و ذا الجدارا
فما حب الدیار شغفن قلبی ❊ و لیکن حب من سکن الدیارا ❊ جبین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدرد دل مینالند و امید
میدارند تا از دیدن خانه بدیدن جمال خداوند خانه رسند و از ایشان بعیان مشرف شوند گفته اند چون محب باشد
که مقصود وی از آن در بر خواهد آمد و مطلوب وی را از آن در بر خواهد آمد اگر مدت مقام که وی را در دار فنا خواهد بود همه
از آن در بر چنین دنیا کند برو بر هر که خواهی رو و بسوی هر که خواهی رو اگر پای کلیم گیری و دست نگیرد اگر سر بر قدم
مسیح نهی نپذیرد هر که را جان بباید در او آویزد و هر که را جهان می باید برو را و آویزد و برآ همین معنی در سخن فخر رسل
سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم رفته است التحیة مبرورة خیر من الدنیا و ما فیها یعنی یک تحیه بهتر از دنیا و آنچه در دنیا
است چون بنده دل از مهر اهل و فرزند بردارد و در راه درگاه آرد چون بجد و جهد و مشقت بسیار جمال
کعبه بیند هر آینه لذت یافت جمال کعبه مر او را چنان بود که همه لذات جهان را از نه آن زحمت نماید و اگر درین
حال نسیم عنایت در وزیدن آید و حجاب جو و نیز از پیش بر آید بعرش که کعبهٔ لهاست مکاشف شود و جوق
محرمان قدسی گرد عرش مجید طواف کردن گیرد درین مقام آن لذات یابد که لذات بهشت را نشاید که در مقابله
آن لذت خوانی و اگر خود خواهد نظر سرش از مکنونات در گذرد و از محسوسات و معقولات بر گذرد و بیان بهشت
دیدار محبوب سعید گردد حاشا از ادراک عقول و ادراک بعید گردد پس برین معنی تحیه مبروره خیر من الدنیا
و ما فیها باشد و خیر من العقبی ایضا توان گفت و آنچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است الحجة المبرورة
ما لها جزاء الا الجنة حج مبروره را جز بهشت نیست یعنی چون محبت و عشق و دیدار محبوب از اهل و فرزند
بر خاست و جان و دل در میان نهاد مطلوبش هر آینه بخلعت رضا و به تشریف لقا مشرف گرداند که گفته
ایشانست که اگر نه آن بودی که محبان را در بهشت وعده دیدار است هرگز ذکر بهشت بر ضمیر منیر طالبان
نگذشتی و هیچکس از ایشان بر جنت قدم در جنت فردوس ننهادی ای برادر بهشت صدقی است که در صفا
محبوب در آن نیست غواص بلند همت که در دریای محیط فرو رود جز لؤلؤ شاهوار بر نیارد محققی گفته است
رباعی شرینی وصل را بهشت خسی است ❊ در ره عاشقان بهشت بسی است ❊ نزد ایشان خود
بهشت و دوزخ نیست ❊ تا پرد مرغ دام و دانه یکی است ❊ آن مرغان در هوا مرشد بر امید

ذرب حضرت صمدیت همی پرند و با مرغ در هوا باشند و بپر پر آید و اند و دوام از آنجا باشد حاصل الامر خواکه
ذکر محبت و شوق رود حدیث بهشت و نعمت و دوزخ چه کند محمد بن فضل رحمة الله علیه گوید عجب
ازان دارم که اندر دنیا خانه وی طلبند چرا اندر دل مشاهده وی طلبند که خانه باشد که باید و باشد
که نباید اما مشاهده لا محال باشد اگر زیارت سنگی که سالی یکبار نظر باشد فریضه بود پس زیارت دلی
که روزی بد و سه صد و شصت بار نظر باشد او نه فریضه بود آنکه کی های دوستان مادرزاد را نه زیارت
خانه و نه زیارت دل خاک مصیبت بر فرق باید ریخت و بر شقاوت او با خود باید گریست الرحمن علیه
و تدبیر دست باید شست خوش گفته است بیت من در پی صحیح طریق طالب شهبا مستقیم
بدر دزنا و رند او را از حیله کی تقبل کنم وز خود و از طاعت خود منکر باش پاکان خود را بنظر زنا بنگر
عبادت خود را بت پرستی شمر و خود را مزدوری و فرعونی تصور کن و از دعوی دور باش که بساط عزت
ربوبیت بساطی است که هر که بحاشیه آن بساط رسید همه عبودیت بهباش پرید و همه پاپها شی فروریخت
و همه حسناتش رنگ ضلالت گرفت و همه طاعتش با معاصی برابر آمد اگر فصیح جهانست گنگ گردد
و اگر عالم عالمست جاهل گردد و چون در عظمت عزت بی نیازی او نظر کنی همه موجودات عدم بینی
و چون سلطان عزت و قدرت او نگری همه معدومات را موجودات یابی اگر خواهد در هر لحظه صد هزار
چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیافریند و هر نفسی از انفاس ایشان مقام قاب قوسین دهد
در جلال او ذره زیادت نگردد و اگر خواهد در هر نفسی صد هزار چون فرعون بیافریند تا دعوی
انا ربکم الاعلی کنند در جمال و کمال او ذره کم نگردد اگر خواهد هر چه بر روی زمین کافری و مشرکی است
در دریای رحمت غرق کند از صفت قهر او ذره کم نگردد و اگر خواهد هر چه در عالم نبی و ولی است
همه را در یک سلسله قهر کشد و خالداً و مخلداً در عذاب الیم بدارد از صفت رحمت وی ذره کم نگردد
آری برادر آنجا که قدرت و عظمت او علم زند کونات و ممکنات و ذرات و مخلوقات را چه خطر بود
کودکی خود را بدبیرستان فرستاده بود چون شبانگاه بخانه باز آمد از پدرش پرسید امروز استادت
چه آموخت گفت اینکه الف که هیچ ندارد والسلام —

اردو عام فہم عبارت مین قرآن کی تفسیر
اکسیر اعظم
فقیر نے یہ تفسیر اردو مین لکھنا شروع کی ہے کوئی بے اصل مضمون اسمین
درج نہین ہوتا ہر روایت کا حوالہ کتب حدیث سے لکھدیا جاتا ہے جسکا نام
مذکور ہوا اوسکا مختصر و عجیب تذکرہ حاشیہ پہ لکھدیا جاتا ہے تفسیر مطابق حدیث
اور اقوال صحابہ اور تابعین کے لکھی جاتی ہے عبارت عام فہم ہوتی ہے
سید احمد خان کی تفسیر کا بھی پورا جواب دیا گیا ہے
اشاعت اوسکی ایک جزو ماہوار ہوتی تھی اسیطرح شعبان
اوسکی تمام ہوئی جسکی قیمت اب اور رمضان
ہوئی جو لوگ تین روپیہ سال قیمت پیشگی مع محصول دیتے ہین اونکو دو جزو
اور جو سال دیتے ہین اونکو ایک جز ماہوار دیا جاتا ہے
المشتہر
محمد احتشام الدین مراد آباد محلہ قاضی ٹولہ